

گاهنامه دانشجویی
دانشگاه تهران
شماره ۰۲ دی ۱۳۹۸



پرونده‌ای درباره‌ی

آبان؛ نشان بی‌نشان‌ها

- آبان؛ آغاز یا پایان؟
- معترض؛ روایت ناظری با چشمان بسته
- سمپتوم آبان
- پر طبل‌تر از حیات، آنان مرگ را سرودی کردند
- آیا درد همه‌جا یکی است؟ بله و نه!
- خشم عزتمند
- تلاقی معیشت و جمهوریت
- قانون اساسی، قانونی متروک
- جمهوریت بی‌قرار
- اسطوره‌ی انتخابات در برابر واقعیت اعتراضات



فهرست

	سرمقاله:
۳	آبان؛ آغاز یا پایان؟
	پرونده ویژه:
۸	معارض؛ روایت ناظری با چشمان بسته
۱۲	سمپتوم آبان
۱۶	پر طبل‌تر از حیات، آنان مرگ را سرودی کردند
۲۰	آیا درد همه‌جا یکی است؟ بله و نه!
۲۳	خشم عزتمند
۲۵	تلاقی معیشت و جمهوریت
۲۸	قانون اساسی، قانونی متروک
۳۰	جمهوریت بی‌قرار
۳۳	اسطوره‌ی انتخابات در برابر واقعیت اعتراضات
۳۶	صد سال تنهایی

«انکار» کوشش جمعی از دانشجویان است برای کنار زدن شبه‌مسئله‌ها و تعارضات دروغین و برآوردن پرسش‌های راستین. بدین امید که از بطن در انداختن بحث‌های بجا در سپهر سیاست، راه‌های خروجی از این مفاک جهنمی پدیدار شود.

«انکار» مستقل است و بنا دارد تا پایان کار خود، استقلال خود را از همه‌ی اربابان قدرت حفظ کند.

انکار

گرنیکا اثر پیکاسو



آبان؛ آغاز یا پایان؟

امیرحسین علی‌بخشی

نیفتادیم. ما میدان ژاله را در اسلامشهر، ماهشهر، کرمانشاه، خرمشهر و همه نقاط ایران دیدیم تا سیر تاریخی مبارزه خود را فراموش نکنیم، تا از ترس استبداد به دامن استکبار نیفتیم، تا از یاد مبارزه‌ی دیروز پدران و مادرانمان در برابر رژیم منحوس پهلوی برای تغییر امروزمان نیروی محرکی بسازیم. آبان ماه به ما یادآوری کرد که «ما هم پسر کسی هستیم.» پسر همان مردمی که بیش از صدسال پیش به نام عدالت‌خانه، مشروطه کردند. پدران و مادرانی که در ملی شدن صنعت نفت یکی از مترقی‌ترین خیزش‌های ضدامپریالیستی را به نمایش گذاشتند، همان‌ها که بیست‌وپنج سال بعد بساط رژیم فاسد و مستبد پهلوی را برچیدند. ما فرزندان پدران و مادرانی هستیم که هشت سال جانانه در برابر قدرت‌های جهانی جنگیدند و در هشتادوهشت بار دیگر برای آزادی و عدالت خیابان را فتح کردند. همان‌هایی که در دی‌ماه نودوشش بحران معیشتی جانشان را به لبشان رساند و به خیابان بازگشتند.

اساساً جنبش‌های اجتماعی هیچ‌گاه به نحوی تام سرکوب نمی‌شوند. سرکوب، این جنبش‌ها را از ظاهر به لایه‌های پنهان و ناخودآگاه هستی اجتماعی منتقل می‌کند. در این معنا کشته‌شدگان و شهدای آبان نیز از بین نخواهند رفت آن‌ها در جان جامعه استمرار خواهند یافت. به تعبیر کریستین گرابه «از این جهان بیرون نخواهیم

۱- حدود سی روز از اعتراضات ماه آبان گذشته است. فاجعه چنان دهشتناک و ناگهانی بود که انگار هنوز درون آن هستیم و بعید است به این زودی‌ها از آن فاصله بگیریم. برای نوشتن و گفتن از آنچه بر ما رفت سی روز فاصله‌ی بسیار کمی است. هنوز داغ دلمان تازه است و آتش درونمان زبانه می‌کشد. البته به‌خوبی می‌دانیم که زمان موجب فراموشی یا بهتر بگوییم از بین رفتن آبان خونین نخواهد شد. حتی اگر گذر زمان باعث فاصله گرفتن از اتفاقات آبان نودوهشت و کمرنگ شدن تصاویر آن شود بی‌تردید این اتفاق در لایه‌های ناخودآگاه هستی اجتماعی ما ایرانیان ادامه خواهد یافت. رخداد آبان ماه دیگر از بین نخواهد رفت. حتی اگر از درونش خارج شویم آگاهانه یا ناآگاهانه درون تک‌تک ما استمرار دارد. همه ما امروز می‌دانیم که در پشت سر، چیزی را جا گذاشته‌ایم؛ گویی از آبان نودوهشت به بعد چیزی از همه ما کم شده است و مهم‌ترین رسالت ما بازیابی همان چیزی است که در هنگامه آبان ماه از ما گرفته‌اند. ما فرزند، پدر، مادر، هم‌قبیله‌ای و رفیق از دست دادیم، هم‌وطنانمان دسته‌دسته به زندان افتادند و هنوز بسیاری از آن‌ها آزاد نشده‌اند، ما از درز در بی‌صدا جنازه‌ای را بر پهنه خیابان به نظاره نشستیم، خاطره نزارهای سوخته دیگر ترکمان نخواهد کرد، ما به عمق سیاهی خیره شدیم و گریستیم اما از پا

ما فرزند، پدر، مادر، هم‌قبیله‌ای و رفیق از دست دادیم، هم‌وطنانمان دسته‌دسته به زندان افتادند و هنوز بسیاری از آن‌ها آزاد نشده‌اند، ما از درز در بی‌صدا جنازه‌ای را بر پهنه خیابان به نظاره نشستیم، خاطره نزارهای سوخته دیگر ترکمان نخواهد کرد، ما به عمق سیاهی خیره شدیم و گریستیم اما از پا نیفتادیم

نیز دارد. نولیبرالیسم در ایران به میانجی استبداد سیاسی علاوه بر رشد روزافزون نابرابری، امکان هر نوع سازمان‌دهی یا اعتراض سیاسی را نیز از بین برده است. البته نباید فراموش کنیم که اساساً نولیبرالیسم تضادی مفهومی با دموکراسی دارد، چیزی به نام نولیبرالیسم دموکراتیک وجود ندارد. به بیان ساده‌شده اگر دموکراسی می‌گوید «مردم باید حکومت کنند» نولیبرالیسم فرمان می‌دهد که «بازار باید حکومت کند» و از این حیث تضاد و درگیری دائمی میان نولیبرالیسم و دموکراسی وجود دارد. نولیبرالیسم متکی بر فرمان «بازار باید حکومت کند» هر سازمان‌دهی جمعی اعم از اتحادیه کارگری، اصناف، سندیکاها، تشکل‌های مدنی و ... را نابود می‌کند و این روندی است که در چهل سال اخیر بر سراسر جهان حاکم بوده است. باوجوداین در برخی کشورها به دلیل پیشینه تاریخی و اقتضائات خاص هنوز حدی از سازمان‌دهی و امکان مقاومت در برابر نولیبرالیسم، هرچند بسیار اندک وجود دارد؛ اما در ایران سرکوب سیاسی گسترده امکان هر نوع سازمان‌دهی و مقاومت را سخت‌تر کرده است. در اینجا به دلیل محدودیت مطلب بنا ندارم در مورد چیستی و چگونگی عملکرد نولیبرالیسم صحبت کنم و بحث در این مورد را به فرصتی دیگر ارجاع می‌دهم.^۱

به‌هرحال لازم است مسئله اقتصاد سیاسی و تحقق نولیبرالیسم را به‌مثابه نقطه‌ی عزیمت تحلیل از یاد نبریم. نباید فراموش کنیم که سیاست‌های اقتصادی نولیبرال مهم‌ترین عامل و زمینه‌ی شکل‌گیری بحران‌های اخیر در ایران بوده‌اند. باوجوداین، مسئله در این حد متوقف نمی‌ماند. بحران بزرگ‌تر آنجایی است که تقریباً همه‌ی به‌اصطلاح بدیل‌های وضع موجود نیز امکان فراروی از وضع فعلی را ندارند. براندازان خارج از ایران با حمایت مالی گسترده‌ی دولت‌های امپریالیست به میانجی قدرت عظیم رسانه‌ای‌شان خود را یگانه بدیل وضع فعلی نشان می‌دهند حال‌آنکه آن‌ها تنها تعمیق همین بحران‌اند. طنز تلخی است که براندازان و سلطنت‌طلبان راه‌حل ایران را همان الگویی می‌دانند که امروز

افتاد، حال که پا به جهان گذاشتیم، همیشه در آن هستیم» شهدای آبان به‌مثابه دال فاش‌کننده‌ی سرکوب طبقاتی و سیاسی همیشه در جهان خواهند بود. زندگی مادی آن‌ها به پایان رسید اما تاریخ محمل بازگشت آن‌هاست. کشته‌شدگان از خلال نظم اجتماعی و درون تاریخ به حیات خود ادامه می‌دهند. شهید دال فاش‌کننده‌ی سرکوب است و وظیفه ما بی‌شک استمرار مبارزه علیه سرکوب است چراکه شهید از خلال تحقق آرمان و ایده‌اش رستگار می‌شود. پاتریس کالرز یکی از رهبران جنبش سیاهان هدف اصلی جنبش سیاه‌پوستان در آمریکا را «فراهم کردن امید و انگیزه برای عمل جمعی به‌منظور کسب قدرت جمعی که از اندوه و خشم پا گرفته، اما بینش و رؤیا را هدف گرفته است» می‌داند. ما هم امروز باید تلاش کنیم اندوه و خشم بی‌پایانمان را به عملی جمعی تبدیل کنیم.

۲- نوشتن در مورد اعتراضات آبان ماه و درعین‌حال تقلیل ندادن این اعتراضات کاری بسیار دشوار است. در اصل هرگونه یکسونگری در فهم این اعتراضات موجب از دست رفتن بخشی از واقعیت می‌شود. اگر بحران اقتصادی را بدون درنظرگرفتن میانجی‌های سیاسی تنها دلیل این اتفاقات بدانیم یا مسئله را به افزایش قیمت بنزین تقلیل دهیم یا اینکه تنها به سرکوب سیاسی و قطع اینترنت توجه کنیم خواسته یا ناخواسته دچار نوعی تقلیل‌گرایی شده‌ایم. جامعه‌شناسان و اقتصاددان‌های متعددی در سال‌های اخیر وقوع دیر یا زود اعتراض فراگیر را پیش‌بینی کرده بودند هرچند شاید هیچ‌کس امکان چنین سرکوب گسترده و دهشت‌باری را باور نمی‌کرد. امروز بر همه ما آشکار شده که پیاده‌سازی سیاست‌های اقتصادی نولیبرال افزایش شتابان نابرابری طبقاتی و اجتماعی را به‌مثابه پیامدی قطعی به همراه داشته است. در سال‌های اخیر مردم هر چه بیشتر دارایی‌های فردی و جمعی خود را ازدست‌داده‌اند و در برابر آن‌ها طبقه‌ای متمول، رانتی و بسیار برخوردار تولید شده است. نولیبرالیسم ایرانی مانند هر تعیین‌خاص نولیبرالیسم علاوه بر برخی وجوه عام، تعینات خودویژه‌ای

یادداشت‌ها

- ۱- این بحث را در شماره ۳ نشریه انکار مفصل ارائه داده‌ام. همچنین در یکی از مقالات این شماره نیز دوستانم به بحث در مورد نولیبرالیسم پرداخته‌اند

هرچند امروز بیش از پیش بر همه ما آشکار شده است که بدیل رهایی بخش هیچ نسبتی با این سه گروه ندارد، نباید فراموش کنیم که قدرت زیاد این گروه‌ها موجب تأثیرگذاری گسترده آن‌ها بر مردم می‌شود. به نظر می‌آید ضرورت آن فرارسیده است که در کنار عمل، بیشتر فکر کنیم. منظور اصلاً این نیست که عملی نکنیم یا اینکه صرفاً در خلوت خود بیاندیشیم و منتظر بمانیم تا روزی موعود برای عمل فرارسد بلکه مسئله اصلی اندیشیدن بیشتر و یافتن پیوندهای اساسی میان اندیشیدن و عمل است. ما ناگزیر نیستیم بین عمل و اندیشه یکی را انتخاب کنیم بلکه مسئله اصلی تبدیل کردن اندیشه به پایه‌ای برای عمل است.

۴- تاریخ سرشار از رخدادهایی است که مطابق با انتظارات یا پیش‌بینی‌ها نبوده‌اند. اعمال فردی و جمعی ما همواره در حین تحقق دچار ضرورت‌های نااندیشیده‌ای می‌شوند که ممکن است کیفیت تحقق آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهند یا حتی آن‌ها را به متضاد خود تبدیل کنند. مثلاً در تاریخ کشور خودمان، آبراهامیان در «ایران بین دو انقلاب» نشان می‌دهد مدارکی وجود دارد دال بر اینکه پیشنهاد نخست‌وزیری دکتر مصدق اولین بار توسط حامیان محمدرضا شاه مطرح شد. بر اساس ادعای آبراهامیان از آنجاکه چند نخست‌وزیر قبلی در مقوله ملی کردن صنعت نفت شکست خورده بودند حامیان محمدرضا شاه بر آن بودند تا با اعطای نخست‌وزیری به مصدق و شکست قابل پیش‌بینی دولت او، اسطوره محمد مصدق را درهم‌شکنند. ما امروز می‌دانیم جریان امور به نحوی دیگر پیش رفت و اراده حامیان محمدرضا شاه برخلاف خواست آن‌ها در اندرکنش با اراده مردم و ضرورت‌های تاریخی وجهی دیگر پیدا کرد. اسطوره مصدق نه تنها نشکست بلکه قوام پیدا کرد و این چنین خواست حامیان پهلوی در حین تحقق، به چیزی غیر خود یا حتی ضد خود بدل شد. تاریخ زندگی فردی و جمعی همه ما آکنده از اتفاقات این‌چنینی است که معادلات را برهم زده‌اند. هگل تلاش می‌کند این پدیده را به کمک مفهوم «نیرنگ خرد» توضیح دهد:

اصلی‌ترین مشکل شیلی، کلمبیا، فرانسه و سایر نقاط جهان است. در داخل نیز بخش زیادی از اصلاح‌طلبان چنان در گفتار اقتصادی نولیبرال حل شده‌اند که در اصل بخشی از وضعیت موجودند نه راه‌حل آن. دال نولیبرالیسم بیش از هر چیز آشکارکننده‌ی پیوند هستی‌شناختی حکومت، براندازان سلطنت‌طلب و اصلاح‌طلبان درون سیستم است. این سه گروه به میانجی این‌همانی اقتصاد سیاسی با وجود تمایزات سیاسی و فرهنگی هرکدام به بخشی از معضل فعلی تبدیل می‌شوند و نه راه‌حل آن.

۳- مردم فی‌نفسه نه خیر مطلق‌اند و نه شر مطلق، ارزش مطلق خواست زندگی بهتر و اعتراض به از بین بردن امکان زندگی و سرکوب است. در این معنا مردم توده‌ای بی‌شکل و بی‌محتوا نیستند و همواره به میانجی سازوکارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی شکل می‌گیرند. در هر جنبش اعتراضی آنچه مقدس است خواست زندگی بهتر و طرد سرکوب است هرچند که شاید جنبش در شناخت مصداق سرکوب یا برعکس ابژه رهایی‌بخش اشتباه شود. مردم به‌مثابه اصلی فرازمانی و مکانی رهایی‌بخش نیستند و چه بسیار مردمانی که به وعده ساخت جهانی بهتر فریب خوردند و در دهشت غرق شدند. همان‌قدر که در سده بیست پایه‌گذاران جنبش‌های رهایی‌بخش آمریکای لاتین مردم بودند فاشیست‌های آلمانی هم از مردم عضوگیری کردند. در این معنا رسالت اصلی ما شناخت سازوکارها و میانجی‌هایی است که به مردم شکل می‌دهند.

مسئله آنگاه به امری حیاتی تبدیل می‌شود که با توجه به توضیحات فوق دریابیم ما درون گردابی پیچیده گرفتار شده‌ایم. پیش‌ازاین اشاره کردم که حاکمیت، اپوزیسیون برانداز و اصلاح‌طلبان درون حاکمیت در سطح اقتصاد سیاسی پیوندی گسترده با یکدیگر دارند. مسئله آنجایی بغرنج می‌شود که توجه کنیم تقریباً تمام قدرت مالی و رسانه‌ای نیز کم یا زیاد در انحصار این سه گروه است. این سه گروه هرکدام به نحوی به‌واسطه امکان‌های رسانه‌ای و مالی خود در تلاش‌اند تا مطابق با خواست خود به مردم شکل دهند.

همان‌قدر که در سده بیست پایه‌گذاران جنبش‌های رهایی‌بخش آمریکای لاتین مردم بودند فاشیست‌های آلمانی هم از مردم عضوگیری کردند. در این معنا رسالت اصلی ما شناخت سازوکارها و میانجی‌هایی است که به مردم شکل می‌دهند.





هست یا خواهد شد. پیرامون ما شواهد زیادی از رنج‌های عظیم و نابودی‌های گسترده هست. امید موردنظر من راجع به چشم‌اندازهای وسیع و پیشامدهای خاص است، از آن نوع که خواهان یا نیازمند عمل ماست. امید روایت تابناکی از «همه‌چیز بهتر خواهد شد» هم نیست هرچند شاید در مقابل روایت «همه‌چیز ضرورتاً بدتر خواهد شد» قرار بگیرد. می‌توان آن را توضیحی بر پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌ها از خلال موقعیت‌های مناسب دانست»^۲

نیرنگ خرد به‌هیچ‌وجه نشان‌دهنده خوش‌بینی نیست، بلکه تنها به ما امید می‌دهد که انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند حتی اگر نه آن‌گونه که خود می‌خواهند. بدین طریق ما درمی‌یابیم که اعمالمان معنایی دارند، در گوشه‌ای تأثیر می‌گذارند و در آینده نقشی ایفا می‌کنند. نیرنگ خرد در این معنا فراخوانی است اول به شناخت ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی و دوم تلاش برای صورت‌بندی عمل از خلال شناخت این ضرورت‌ها. پیش از ادامه بحث لازم است بر نکته‌ای مهم تأکید کنم. نیرنگ خرد به‌هیچ‌وجه به معنای خوش‌بینی یا ضرورت اتفاق مثبت در آینده نیست. این ایده تنها نشان می‌دهد که اراده‌ای جمعی، برآمده از اراده‌ی تک‌تک افراد و درعین‌حال مستقل از همه آن‌ها وجود دارد. این اراده ممکن است به فراخور وضعیت تاریخی و اجتماعی حامل امری مثبت یا منفی باشد. نگاهی به وضعیت امروز بیاندازید، تا ده سال پیش هیچ‌کس سرسوزنی اعتبار و احتمال برای بازیابی ایده‌ی سلطنت‌طلبی در ایران نمی‌داد. اما امروز می‌بینیم که به دلیل تبلیغات سو حاکمیت و وضع معیشتی بد مردم از طرفی و قدرت مالی و رسانه‌ای سلطنت‌طلبان دست در

«جان کلی خود به عرصه تقابل و ستیز در نمی‌آید، یا خود را در خطر نمی‌افکند؛ او در پشت‌صحنه خود را از برخورد و گزند ایمن نگه می‌دارد و عنصر جزئی را به کارزار می‌فرستد تا خود را بفرساید. این را می‌توان نیرنگ خرد نامید»^۲

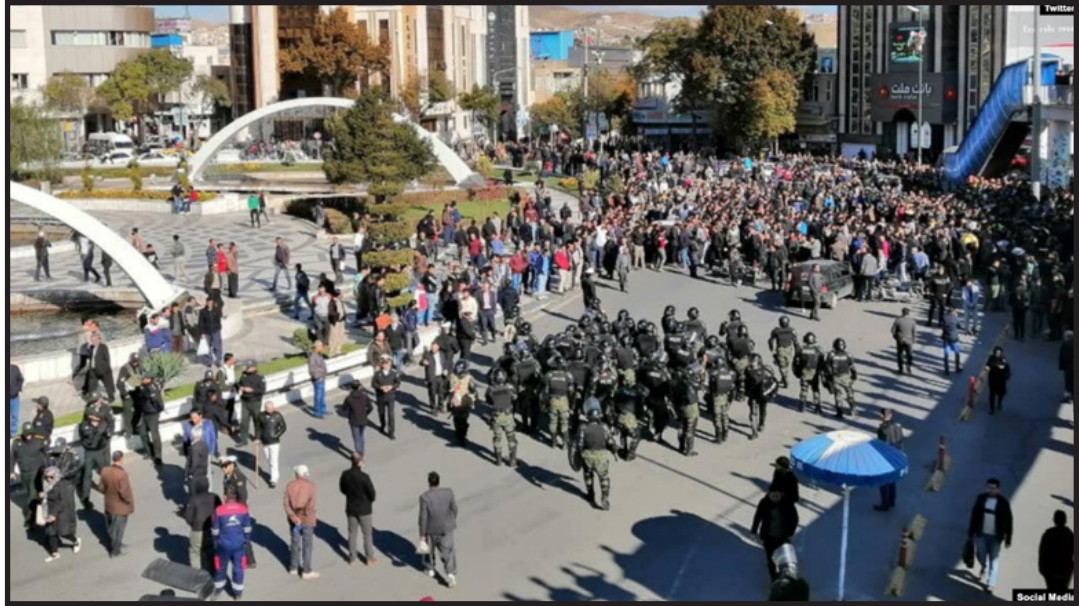
ایده نیرنگ خرد دلالت دارد بر اینکه اراده فردی یا جمعی در خلأ محقق نمی‌شود. هر اراده فردانی همواره در حین تحقق با سایر اراده‌ها و همچنین طبیعت درگیر می‌شود. این درگیری معمولاً موجب فرسایش و جرح و تعدیل اراده فردانی می‌شود و بدین واسطه تغییراتی در کیفیت یا نتایج تحقق آن ایجاد می‌کند. در اینجا مسئله اصلاً انتخاب تقلیل‌گرایانه بین دو گانه‌هایی همچون عامل و ساختار یا فرد و جمع نیست بلکه مسئله اصلی کیفیت تحقق اراده فرد از خلال جمع است. نیرنگ خرد به ما نوید گشودگی تاریخ را می‌دهد چراکه یادآوری می‌کند ضرورت‌هایی برآمده از عمل افراد اما مستقل از تک‌تک آن‌ها وجود دارد که بخشی از آن‌ها همواره از چنگ شناخت می‌گریزند. شاید به کمک جامعه‌شناسی بتوان به شناخت این ضرورت‌ها نزدیک شد اما همواره مازادی جمعی بر عمل وجود دارد که همان گشودگی تاریخ است؛ آینده بیش از آنکه گفتنی باشد ساختنی است. با تثبیت همین گشودگی تاریخ، امکان عمل رو به سوی آینده فراهم می‌شود. می‌توان امید داشت چراکه تاریخ نشان داده است حتی در پرتنش‌ترین و بحرانی‌ترین دوره‌ها نیز امکان خلق چیزی نو و جهانی جدید وجود دارد. از این منظر نیرنگ خرد بجا آورنده امید است. امید در اینجا اصلاً به معنای خوش‌بینی نیست. به تعبیر ربه‌کا سولنیت در کتاب «امید در تاریکی»:
«امید این باور نیست که همه‌چیز روبه‌راه بوده،

نیرنگ خرد به ما نوید گشودگی تاریخ را می‌دهد چراکه یادآوری می‌کند ضرورت‌هایی برآمده از عمل افراد اما مستقل از تک‌تک آن‌ها وجود دارد که بخشی از آن‌ها همواره از چنگ شناخت می‌گریزند

منابع

- ۲- عقل در تاریخ، ۱۰۵
- ۳- امید در تاریکی، ۱۱، ۱۳۹۷.

منبع عکس: توییتر



البته منظور از دموکراسی، آنچه امروز در غرب به نام دموکراسی می‌بینیم نیست. دموکراسی در معنایی گسترده‌تر حکومتی است که وظیفه‌اش فراهم کردن امکان تحقق اراده و خواست شهروندان است. باید از حقوقی مانند حق آموزش رایگان، بیمه همگانی، حمایت‌های اجتماعی دولت، بیمه بیکاری، آزادی بیان، آزادی رسانه و مهم‌تر از همه حق «حکومت مردم» به جای «حکومت بازار» دفاع کرد. البته تا رسیدن به آن نقطه هنوز فاصله زیادی وجود دارد و باید سازمان‌دهی از پایین شکل بگیرد. در حکومت دموکراتیک نهادها و تشکیلات مدنی به‌عنوان سازوکارهای میانجی نقش مهمی دارند و باید بتوان خواست دموکراتیزاسیون را در همه سطوح انضمامی کرد. تأسیس سندیکاهای کارگری به‌مثابه عرصه تحقق اراده جمعی کارگران، شکل‌گیری تشکل‌های قدرتمند دانشجویی، دموکراتیزاسیون گسترده در دانشگاه، شکل‌گیری و قدرت گرفتن نهادهای صنفی گوناگون مانند معلمان، راننده‌ها و ... همه و همه گام‌های مهمی در راستای حرکت به‌سوی دموکراسی به معنای حداکثری آن هستند؛ باید به یاری دموکراسی رویای انسان به خود قائم کانتی را دوباره زنده کنیم.

۶- در پایان بار دیگر یاد می‌کنیم از همه‌ی کشته‌شدگان، زندانی‌ها و رنج‌دیدگان اعتراضات ماه آبان. این شماره انکار را تقدیم می‌کنیم به خاطره‌ی تمام پدران، مادران، فرزندان، هم‌دانشگاهی‌ها، مردان، زنان و دوستانی که در حوالی اواخر آبان ۱۳۹۸ یک روز از خانه بیرون رفتند و هنوز برنگشته‌اند یا شاید هیچ‌گاه برنگردند هرچند که یادشان جاودانه شد.

دست قدرت‌های غربی از طرف دیگر این شر دوباره بازیابی شده است. پس فریب نخوریم؛ نیرنگ خرد به ما نمی‌گوید آینده ضرورتاً بهتر خواهد شد بلکه تنها یادآوری می‌کند که اعمال ما در آینده اثرگذارند. باید تلاش کنیم ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی را بشناسیم و به کمک آن‌ها بدیل و کنش مترقی را در حد توان صورت‌بندی کنیم. اگر نولیبرالیسم جهان را درنور دیده است و در داخل نیز به نقطه توافق همه گفتارهای رقیب بدل شده است، گشودگی تاریخ به ما وعده می‌دهد که ناامید نشویم، وجوه عام و خاص آن را هر چه بیشتر بشناسیم و از خلال این شناخت دست به عمل بزنیم. نیرنگ خرد با یادآوری گشودگی تاریخ ما را به شناخت و عمل توأمان فرامی‌خواند حتی اگر در تاریک‌ترین دوره‌های حیات باشیم، دوره‌هایی شبیه امروز خودمان.

۵- دانشگاه در ۱۶ آذر نشان داد که هنوز توان تبدیل شدن به «جایگاه حقیقت» را دارد. دانشجویان در ۱۶ آذر تلاش کردند به‌قدر توانشان تضاد اصلی را نشان دهند و سازوکارهای به انقیاد درآوردن مردم را آشکار کنند. روز دانشجوی سال ۱۳۹۸ دقیقاً مانند ۱۶ آذر ۳۲ بدل به عرصه نفی توأمان استبداد و استکبار شد و شاید به همین دلیل بسیاری از حامیان حاکمیت و براندازان در اتحادی نامقدس اقدام به ناسزاگویی به دانشجویان کردند. در روزگاری که نیروهای شر از هر سو ما را احاطه کرده‌اند دانشگاه نشان داد که هنوز می‌توان از ترس یک شر به دامن شری دیگر نگلتید. ۱۶ آذر در میان تاریکی‌ها کورسوی روشنی را به ما نشان داد که شاید درون آن بتوان به صورت‌بندی بدیل مترقی دست‌یافت. به نظر نگارنده یگانه بدیل مترقی در فضای فعلی خواست دموکراسی است.

دموکراسی در معنایی گسترده‌تر حکومتی است که وظیفه‌اش فراهم کردن امکان تحقق اراده و خواست شهروندان است. باید از حقوقی مانند حق آموزش رایگان، بیمه همگانی، حمایت‌های اجتماعی دولت، بیمه بیکاری، آزادی بیان، آزادی رسانه و مهم‌تر از همه حق «حکومت مردم» به جای «حکومت بازار» دفاع کرد



اعتراضات در شیلی

معرض؛ روایت ناظری با چشمان بسته

فرشته طوسی

همزمان که در درون ما آشوبی به پا می‌کند، امکان‌های جدیدی را هم ایجاد می‌کند. نمی‌توان انکار کرد که از دل فاجعه، گاه مسیرهای تازه‌ای هم رویت می‌شود که تا پیش از آن نادیده گرفته شده است. در کنار این اما فاجعه، انسان‌های متفاوتی هم نسبت به گذشته‌ی خود پدید آمده است. سوژه‌هایی که اکنون خودشان را می‌توانند نسبت به آنچه که گذشته است، بازآفرینی کنند. انسان معترض در مواجهه با آنچه که می‌خواهد بر او سلطه پیدا کند، شکل پیدا می‌کند. توامان هم مقاومت می‌کند و هم سرکوب می‌شود، هم تحت انقیاد قرار می‌گیرد و هم نمی‌گذارد که روابط قدرت به صورت یک‌طرفه بر او اعمال شود. فرد معترض می‌خواهد تسخیر کند و همزمان بدنش مورد هجوم تمامی روابط قدرتی است که چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهان در حال حفظ و بازتولید وضع موجود هستند

بیش از یک ماه از زمانی که همه چیز در اذهان ما متوقف شد، می‌گذرد. صحنه‌های جان دادن و جان به در بردن انسان‌ها حتی نظاره هم نشد. سیاست در خیابان به عرصه‌ی منازعه‌ای بدل شد که حتی چشم تماشاگران هم کور شده بود. حالا اما می‌توان برگشت و به لحظاتی نگریست که از نگاه همه دور مانده است. می‌توان به عکس‌ها یا روایت‌هایی خیره شد که در پس پشت آن‌ها پر از علامت سوال است. سوال‌هایی که شاید هر کسی تنها درون خود بتواند به آن جواب بدهد، چراکه بلند پرسیدن آن هم هراس‌انگیز است. اما این انسان‌هایی که حالا به ماه گذشته نگاه می‌کنند، چگونه می‌توانند اتفاقات رخ داده را درون خود بازخوانی کنند؟ چگونه با آنچه که روی داده می‌توانند مواجه شوند؟

با هر رخدادی، جهان هر انسانی تغییر می‌کند. رویدادها بدون ترحم به جهان ما حمله می‌کنند و ما توان رویارویی با آن‌ها را یک‌باره به دست نمی‌آوریم، اما هر بار این بدن و تن انسان است که می‌تواند قربانی این تغییر در اذهان دیگر انسان‌ها باشد. رخداد می‌تواند خلأی را عیان سازد که به هیچ بخشی از وضعیت تعلق ندارد اما ضرورتاً در همه‌ی آن‌ها گنجاده شده است. ویرانی

انسان معترض در مواجهه با آنچه که می‌خواهد بر او سلطه پیدا کند، شکل پیدا می‌کند. توامان هم مقاومت می‌کند و هم سرکوب می‌شود، هم تحت انقیاد قرار می‌گیرد و هم نمی‌گذارد که روابط قدرت به صورت یک‌طرفه بر او اعمال شود. فرد معترض می‌خواهد تسخیر کند و همزمان بدنش مورد هجوم تمامی روابط قدرتی است که چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهان در حال حفظ و بازتولید وضع موجود هستند

۶ هستند

عوض شده است.

زمین بازی گاهی به صورت خطرناکی تغییر می‌کند. در ذهن بعضی از این افراد معترض، کنش مسالمت‌آمیز تبدیل به امری پیش پا افتاده می‌شود و روزبه‌روز گسستشان با کنش‌های خشونت‌پرهیز بیشتر می‌شود. در ذهن بعضی دیگر کنش به امری مذموم تبدیل می‌شود و هراس آنقدر غالب شده و قدرت حاکمیت آنقدر غیرقابل تصور به نظر می‌آید که دیگر فرد منفعل می‌شود و از هر آنچه که مربوط به این گذشته است فرار می‌کند.

اینجا با انسان‌هایی روبه‌رویم که هر یک با فقدان‌هایی روبه‌رو شده‌اند. یکی با فقدان فرزند و همسرش، دیگری با فقدان عزت نفسش و فرد دیگر با فقدان قدرت اراده‌ی شخصی‌اش. این فقدان زمانی می‌تواند خودش را بیش از پیش به رخ بکشد که تبدیل به فقدان هراس هم می‌شود. نه ترس هست و نه شجاعت. دیگر هیچ احساسی نمی‌تواند جای این دو قرار بگیرد. خلأ وضعیت درونی، اینجا خودش را نمایش می‌دهد.

اما در زندگی جمعی همه تلاش می‌کنند که در یک تصمیم از قبل گرفته شده و بین‌الذنه‌ای، فقدان را انکار کنند و به زندگی ادامه دهند. اما هر روز که در سطح شهر می‌چرخند، زمانی که راه می‌روند، به قاب عکس‌ها که نگاه می‌کنند، تلویزیون را که روشن می‌کنند، در حضاریه‌هایی که دریافت می‌کنند، واقعیت در قامت ظلمی عریان به آن‌ها گوشزد می‌شود، دست آن‌ها را می‌گیرد و دوباره وارد زندگی‌ای بدون تخیل می‌کند.

تاریخ دوپاره‌شده

انتخابات ۱۳۸۸ و اتفاقات پس از آن، نقطه‌ی عطفی بود که فعالین سیاسی و مدنی زیادی از دل آن بیرون آمده‌اند. جنبش سبز عمر به نسبت طولانی‌ای داشت و مردم زیادی را در شهرهای بزرگ با خودش همراه کرد و اکنون نیز امتداد آن با خوانشی جدید هنوز هم قابل رویت است. سوژه‌های سیاسی که از پس این حضور در خیابان خلق شدند، نوع کنشگری منحصر به خود را دارند و در این سال‌ها نمود

برخورد می‌کند و تا چه حد امکان بروز به یک کنش اعتراضی می‌دهد. فرد معترض اما به صورت ناگهانی پدیدار نمی‌شود. انباشت طرد و سرخوردگی و جدال‌های مستمر هر فرد با خودش مسیرهای دیگری به وجود می‌آورد، یکی از راه‌ها این است که این بار در خیابان اعتراض کند. او می‌تواند از طریق خاموش کردن ماشین در وسط یک اتوبان این کار را انجام دهد و یا اجتماع در یکی از میدان‌های شهر را آزمون کند. انسان معترض در شیلی و هنگ کنگ، روزها و ماه‌ها در خیابان سنگر می‌گیرد، برای مقابله با پلیس به دوستانش آموزش می‌دهد و متوقف نمی‌شود. در فلسطین حتی کودکان هم معترضند، سنگ پرتاب می‌کنند و در کلاس‌های درس خود از نظامی می‌گویند که سرزمین آن‌ها را اشغال کرده است. فرد معترض نمی‌خواهد که باز هم فرمان‌بردار باشد. می‌خواهد هنجارهای رفتاری را پس بزند و به گونه‌ای دیگر زیست کند. این زیست می‌تواند تنها لحظاتی میسر شود. اما این تجربه‌ی به گونه‌ای دیگر زیستن، درون این فرد معترض، حیات دیگری می‌یابد. حیات‌هایی که می‌تواند تبدیل به یک مقاومت مستمر درون فرد شود و یا از دیگر سو، سرکوب آنچنان پیشی بگیرد که هراس و ترس در ناخودآگاهش جلوتر از مقاومت حرکت کند و باعث عقب‌نشینی او شود. در تمامی این روزهای اعتراضات با افرادی مواجه بوده‌ایم که در میدان کنش اعتراضی حضور داشته‌اند. این انسان‌ها بعد از این روزها نسبت به جهان پیرامونشان و وجودشان، احساس دیگری دارند. کسی که مرگ را در نزدیکاش لمس کرده باشد، دیگر نمی‌تواند به صورت عادی به زندگی‌اش بازگردد. کسی که تحقیر را بر روی دوش خودش حمل کرده و کتک خورده است، فردی که خشمش را دائم دارد فرو می‌خورد، کسی که دوستانش پیش چشمش بازداشت شده‌اند، دیگری بزرگی درونش شکل می‌گیرد که به راحتی کشته نمی‌شود. این انسان‌ها نمی‌توانند در همان فرآیندی تصمیم‌گیری کنند که در روزهای گذشته و قبل از اعتراضات آبان ماه اینکار را می‌کردند. جهان آن‌ها برای کنش

تجربه‌ی به گونه‌ای دیگر

زیستن، درون این فرد

معترض، حیات دیگری

می‌یابد. حیات‌هایی که می‌تواند

تبدیل به یک مقاومت مستمر

درون فرد شود و یا از دیگر

سو، سرکوب آنچنان پیشی

بگیرد که هراس و ترس

در ناخودآگاهش جلوتر از

مقاومت حرکت کند و باعث

عقب‌نشینی او شود



Protesters, mainly civil activists, started demonstrating in the downtown area of Beirut on 17 October, condemning proposed taxes in the 2020 budget, EPA

سوژه‌ی معترض نمی‌شود. هر مفهومی از سیاست متضمن مفهومی از سوژه است که در هر مورد دوره‌هایی از سوژه‌سازی و سوژه‌زدایی گذر می‌کند و سوژه‌ها همواره بر طبق هویتی که بر آنان تحمیل شده و یا هویتی که برای خود می‌آفرینند، عمل می‌کنند.^۱

در همین راستا سوژه‌ی معترض زمانی ساخته می‌شود که مقاومت درون فرد نهادینه شود و توانسته باشد که هراس درونی‌اش را مدیریت کند و به فقدان‌هایش آگاهی داشته باشد. او کنشگری را نه تنها نفی نمی‌کند که سعی می‌کند راهی برای آنچه که می‌خواهد بشود، باز کند. تخیلش به او امکان صبر و مقاومت می‌دهد و می‌تواند در فعالیتش استمرار داشته باشد. اما اینکه از چه ابزار و روشی برای این کنش بهره می‌برد، در طی فرآیند مشخص می‌شود.

حالا باید دید از انسان‌های بعد از ۹۸ چه سوژه‌هایی ساخته می‌شود و آیا از دل این میدان سوژه‌های سیاسی معترضی بیرون می‌آیند یا نه؟ آن دانش‌آموزانی که همکلاسی‌هایشان از مدرسه بیرون رفتند و دیگر برنگشتند و یا دانش‌آموزانی که بازداشت شدند، هرآنچه که نادیدنی بود را به یک‌باره لمس کردند. آن‌ها با قدرت، مردم، سیاست، منازعه، شورش و خشونت به صورت توأمان برخورد کردند.

باید با چشمان باز دید که دانش‌آموزی در رباط‌کریم، پیرمرد مذهبی همسایه، همکلاسی دانشگاه و همکاری در خارج از کشور، چگونه بعد از این تبدیل به سوژه‌ی معترضی می‌شوند که مقتضیات خاص خودش را دارد.

خودشان را داشته‌اند. جنبش سبز باعث شد که سوژه‌های سیاسی‌ای شکل پیدا کنند که سیاست مردمی را بفهمند. اما آنچه که ۸۸ را متفاوت می‌کند، «ما»ی جمعی است که قبل از آن شکل گرفته بود. هزاران هزار نفری که در خیابان‌ها قبل از انتخابات و شکل‌گیری جنبش سبز حضور داشتند و بعد از اینکه نتیجه‌ی انتخابات اعلام شد، در یک سازماندهی فراگیر و ناخودآگاه معترض شدند. اما در اعتراضات آبان ماه ۱۳۹۸ این «ما» از قبل شکل نگرفته بود. درست است که بی‌عدالتی اجتماعی، تحریم‌ها و اقتدارگرایی روز افزون، زمینه‌ی مشترکی ایجاد کرده بود که هر فرد جان‌به‌لب‌رسیده‌ای را با شنیدن افزایش ناگهانی و شبانه‌ی قیمت بنزین به خیابان می‌کشاند، اما چون سازماندهی جمعی وجود نداشت، پس مواجهه هم برای مردم و هم برای حاکمیت به صورت ناگهانی اتفاق افتاد و از آنجایی که حاکمیت تحمل و ظرفیت هیچ‌گونه انتقادی را نداشته و ندارد، پس به سرعت باید اعتراضات جمع می‌شد. وضعیت‌های این‌چنینی، معمولاً پیوستگی خودشان را با قبل و بعد از خود به سختی می‌توانند ادامه بدهند، مگر با بیرون آمدن سوژه‌هایی منحصر به خود.

اطرافمان حالا پر شده است از افرادی که با میل به مهاجرت بیشتر، خشم بیشتر و اندوه بیشتر زندگی می‌کنند و این توأمان شده است با میل به تغییری بزرگ، میل به اتحادی همگانی و میل به همدلی بیشتر. انسان‌هایی که در این نوسانات متناقض احساسی تصور می‌کنند تنها هستند و این تنها زمانی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند احساسات و تفکرات آن‌ها را کنترل کند.

در این میانه اما هر انسان معترضی تبدیل به یک

آن دانش‌آموزانی که همکلاسی‌هایشان از مدرسه بیرون رفتند و دیگر برنگشتند و یا دانش‌آموزانی که بازداشت شدند، هرآنچه که نادیدنی بود را به یک‌باره لمس کردند. آن‌ها با قدرت، مردم، سیاست، منازعه، شورش و خشونت به صورت توأمان برخورد کردند.

منابع

۱. «نام‌های سیاست»، گزینش و ویرایش: مراد فرهادپور، بارانه عمادیان و آرش ویسی، نشر بیدگل



| Lebanese protest in Beirut over the worsening economy.

اطرافمان حالا پر شده
است از افرادی که با
میل به مهاجرت بیشتر،
خشم بیشتر و اندوه بیشتر
زندگی می‌کنند و این
توأمان شده است با میل
به تغییری بزرگ، میل به
اتحادی همگانی و میل به
همدلی بیشتر



| Chile Protests, Image From Latin America Dispatch



سمپتوم آبان

علی سرمدی

بودند. سرکوب بی‌رحمانه‌ی اعتراضات و خون‌های بسیار ریخته‌شده خود نشان از هراسان بودن آمران سرکوب از این خیزش همه‌گیر و وسیع دارد. واقعه‌ی خونین آبان، مانند کثیری از حوادث مشابه خود، صحنه‌ی سیاست رسمی را به شدت تحت‌الشعاع قرار داد. پیچش‌های گفتمانی ظاهرشده ضمن این حوادث، نظرگیرتر از آنند که بتوان نادیده‌شان گرفت. حکومتی که مرتباً در گفتار رسمی خود فرودستان و به اصطلاح رهبر نخست جمهوری اسلامی، خیل کوخ‌نشینان را پایگاه حامیان خود قلمداد می‌کرد، ناگاه در چرخش فوق‌العاده آبرونیک‌ی، دست به سرزنش کسانی زد که به بانک‌ها و مراکز بزرگ خرید، این دو عنصر رمزگانی مهم کاپیتالیسم، حمله می‌بردند. ماجرا تا بازتعریف واژه‌ی مستضعف و معلق کردن معنای آشنای آن هم پیش رفت. سیاسیون برآمده از انقلاب بهمن، حال برای نکوهش اعتراضات خشمگینانه‌ی مردم از همان رتوریک‌ی استفاده می‌کنند که زمانی رژیم شاه در رویارویی با خود آن‌ها به کار می‌گرفت. یعنی محکوم کردن خشونت و تخریب. اما این خشم درهم‌کوبنده از کجا می‌آید؟ پرنندگان به راستی چرا حمله می‌کنند؟

۲. فضای بدون جهان

آتش اعتراضات آبان پس از اعلام ناگهانی افزایش قیمت بنزین بود که برافروخته شد. اما کمتر

۱. پرنندگان جهان متحد شوید!

دافنه دو موریه، نویسنده و نمایش‌نامه‌نویس بریتانیایی، در سال ۱۹۵۳ داستانی به نام «پرنندگان» نوشت. ده سال بعد، هیچکاک با اقتباس از این داستان، اثر مشهورش با همین نام را ساخت. «پرنندگان» روایت حمله‌ی ناگهانی تعدادی زیادی پرنده به خلیج بودگا در کالیفرنیاست. در واقع فیلم حکایت یک داستان ماجراجویانه و عاشقانه‌ی معمولی‌ست که ناگهان حمله‌ی پرنندگان جریان مالوف و آشنای آن را بر هم می‌زند.

علت رفتار تهاجمی پرنندگان مشخص نیست و همین هراس شخصیت‌های فیلم از ماجرا را بیشتر می‌کند. خاصه اینکه پرنندگان مهاجم، از گونه‌هایی‌اند که تا پیش از این در صلح‌وصفا کنار انسان‌ها زندگی می‌کردند (پرنده‌گانی از قبیل کلاغ، گنجشک و...). سوال اساسی‌ای که احتمالاً ذهن کاراکترها و احیاناً مخاطبان فیلم را به خود مشغول می‌کند این است که پرنندگان چه مرگشان شده است؟

آیا این همان سوالی نیست که در ذهن اصحاب و حامیان سیاست رسمی در ایران پس از شورش‌های مردمی آبان‌ماه پدید آمد؟ برخلاف آنچه در تریبون‌های رسمی درباره‌ی پیش‌بینی اعتراضات توسط دستگاه‌های امنیتی گفته می‌شود، به نظر می‌رسد حیرت، ترس و غافل‌گیری مولفه‌های اصلی مواجهه با اعتراضات

برخلاف آنچه در تریبون‌های رسمی درباره‌ی پیش‌بینی اعتراضات توسط دستگاه‌های امنیتی گفته می‌شود، به نظر می‌رسد حیرت، ترس و غافل‌گیری مولفه‌های اصلی مواجهه با اعتراضات بودند.

چیزی که در این میان جالب توجه است اما این واقعیت است که گویا مخالفت با وضعیت موجود نمی‌تواند خود را در قالب یک بدیل واقع‌بینانه یا دست کم به صورت یک پروژه‌ی آرمانی صورت‌بندی کند. ظاهراً ما در جایی زندگی می‌کنیم که یگانه واکنش در برابر فرآیندهای محروم‌سازی‌ای که مرکزیت زندگی‌هایمان را هدف گرفته، چیزی جز خشونت ناب خودویرانگر نیست

هیچ نوع «جهان‌بینی سرمایه‌دارانه»‌ای وجود ندارد و همین مهم است که مدیحه‌سرایی درباره‌ی آن را در هر جایی، از پارلمان کشورهای اروپایی گرفته تا تریبون‌های نماز جمعه، ممکن می‌کند

فضایی، خشونت کور و بی‌معنا یگانه شکلی است که اعتراض می‌تواند به خود بگیرد. در اینجا باید اذعان کرد که حتی ایدئولوژی بنیادگرایان اسلامی (داعش و دیگران) هم جهان تازه‌ای ایجاد می‌کند. هرچند جهانی فجیع و غیرقابل تحمل: داعشیان با معرفی یک دشمن خارجی، توصیفی از جهان و وضعیت آن ارائه می‌کنند و این به پیروان آن‌ها اجازه می‌دهد که نقشه‌ای از کلیتی که آئینه‌ی تمام‌نمای وضعیت است، داشته باشند و همین به آن‌ها مجال درگیر شدن معنادار در وضعیت را می‌دهد. در این نقطه شاید بتوانیم از چرخش گفتمانی‌ای که در بند اول بدان اشاره کردم فهم تازه‌ای کسب کنیم. هر چند تمسک به مفاهیم سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم به تنهایی برای ترسیم وضعیت فعلی نابسند است، اما همین الان هم تاثیر بسیار ژرف آن بر اوضاع ما که در واقع یکی از خطرات اصلی سرمایه‌داری نیز است، محسوس است. سرمایه‌داری در نسخه‌ی واپسین خود که قابلیت اجرایی در هر زمینه‌ی تاریخی-اجتماعی‌ای را دارد (از اندونزی اسلامی تا چین تحت حاکمیت حزب کمونیست)، نوعی منظومه‌ی ایدئولوژیکی «بی‌معنا» خلق می‌کند. در واقع، هیچ نوع «جهان‌بینی سرمایه‌دارانه»‌ای وجود ندارد و همین مهم است که مدیحه‌سرایی درباره‌ی آن را در هر جایی، از پارلمان کشورهای اروپایی گرفته تا تریبون‌های نماز جمعه، ممکن می‌کند. «حقیقت فاقد معنا» صورت‌بندی کرد، آن هم در مقام هسته‌ی واقعی سازوکار بازارهای جهانی.

۳. رستگاری در مصرف کردن است

ضمن اعتراضات آبان ماه، به چند فروشگاه حمله شد و معترضان اجناس فروشگاه را با خود بردند. یکی از اثرات این قبیل کارها معمولاً برانگیختن واکنش نظاره‌گران است. کسانی که احیاناً با اعتراضات همدلی دارند ولی هنوز برای شرکت در آن متقاعد نشده‌اند. جملاتی شبیه «این راه اعتراض نیست» یا «اعتراض باید معقول باشد» معمولاً در بین عکس‌العمل‌های زبانی نظاره‌گران دیده می‌شوند. کمی اگر دقیق‌تر شویم، احتمالاً تشخیص خواهیم داد که خسارت‌دیدگان این

ناظر سیاسی‌ای را می‌توان یافت که معتقد نباشد خیزش‌های مردمی اخیر در ایران، از دی ماه ۹۶ تا به امروز، ریشه‌های عمیق‌تری دارد. در تاریخ معاصر ایران می‌توان از جنبش‌های اعتراضی‌ای سراغ گرفت که صاحب گفتمان نسبتاً روشن و متعین و مطالبات انضمامی بوده‌اند. اما آنچه اکنون رخ می‌دهد را می‌توان سطح صفر اعتراض در نظر گرفت. یعنی فوران آشفشان‌گونه‌ی خشم، بدون طرح مطالبات مشخص. تعدد چنین اتفاقاتی درباره‌ی وضعیت کنونی به ما چه می‌گوید؟ پاسخ البته چندان شگفت‌آور و غیرمنتظره نیست. واقعیت طرد و حذف گسترده در ایران امری است که به کرات و به صد زبان در خصوص آن سخن رفته است. سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر خصوصی‌سازی وسیع داری‌های عمومی و مقررات‌زدایی از حیطه‌های کسب‌وکار چنان دو تیغه‌ی قیچی بی‌رحمانه عموم مردم را فرودست کرده‌اند. سوبه‌ی دیگر طرد و حذف البته نیازی به توضیح ندارد و همان معضل دراز دامن محافظه‌کاری مذهبی است که طرد و کنار گذاشته شدن از عرصه‌های رسمی را مضاعف می‌کند. چیزی که در این میان جالب توجه است اما این واقعیت است که گویا مخالفت با وضعیت موجود نمی‌تواند خود را در قالب یک بدیل واقع‌بینانه یا دست کم به صورت یک پروژه‌ی آرمانی صورت‌بندی کند. ظاهراً ما در جایی زندگی می‌کنیم که یگانه واکنش در برابر فرآیندهای محروم‌سازی‌ای که مرکزیت زندگی‌هایمان را هدف گرفته، چیزی جز خشونت ناب خودویرانگر نیست. به این مطلب می‌توان صورت‌نظری نیز بخشید. اگر وضعیت امروزمین خود را جزئی از وضعیت کلی‌ای که جهان را در مشت خود گرفته (سرمایه‌داری در واپسین صورت خود: نئولیبرالیسم که انضمامی شدنش در بطن تاریخ ایران چهره‌ی خاصی بدان بخشیده است) بدانیم آنگاه ابزارهای نظری تازه‌ای به زرادخانه‌یمان افزوده می‌شود. آلن بدیو معتقد است که امروز ما در فضای اجتماعی‌ای زندگی می‌کنیم که بیش از گذشته در قالب فضایی «بی‌جهان» تجربه می‌شود. در ساحت چنین

و مردم را از هر بهره‌ای از حیات انسانی محروم و پاسخ هر اعتراضی را هم با سربازان قلیچماق‌اش می‌دهد. آرامش مورد ادعا در وضعیت توصیف شده، همان سکوتی است که بعد از دریده شدن گلوی معترض فلسطینی به دست سرباز اسرائیلی حادث می‌شود و قدرت‌های مسلط جهان معتقدند که فلسطینی‌ها بابت برهم زدن این آرامش شایسته‌ی سرزنش‌اند. برای فریب نخوردن، همیشه باید به تعبیر لاکان «نقطه‌ی دوخت» گفتار طرف مقابل را پیدا کرد و «آرامش»، «نظم عمومی»، «امنیت» و... دال‌هایی‌اند که معمولا چنین نقشی دارند. خشونت‌ی که برای برقرار نگه داشتن «آرامش» یا «نظم عمومی» در کار است، همیشه پنهان می‌ماند.

در بحبوحه‌ی اعتراضات آبان، یکی از خطبای مشهور، ضمن مصاحبه‌ای گفته بود: «اغلب مسائل مربوط به اداره‌ی کشور، سیاسی نیستند بلکه «علمی»‌اند.» دال «علم»، خبر از چیزی می‌دهد که شانتال موف نام آن را «وضعیت پس‌اسیاست» می‌گذارد. وضعیتی که در آن ادعا می‌شود که دوره‌ی حکمرانی ایدئولوژیک و زعامت سیاست‌مداران گذشته است و مسائل را باید با کمک علم و متخصصان رشته‌های گوناگون علمی حل کرد. تولد این گفتار اغلب مقارن با فروپاشی شوروی و پیروزی نهایی آمریکا در نظر گرفته می‌شود و گویا نهایتا خودش را در گفتمان حاکمان ایران نیز ظاهر کرده است. چنان که پیش از این نیز تسلط «علم اقتصاد»، این بر ساخته‌ی گفتمانی محبوب اقتصاددان‌های مکتب «نیوران»، بر هست و نیست جامعه حس می‌شد. اگر به شیوه‌ای لاکانی تحلیل کنیم، گفتار علم (یا گفتار دانشگاه) در خدمت گفتار ارباب عمل می‌کند. گفتار علمی، سخن گفتن را متوقف بر داشتن صلاحیت «علمی» می‌داند و از این طریق همیشه می‌تواند اظهارنظرهای مخالف خود را با برچسب‌هایی نظیر «سیاست‌زده»، «ایدئولوژیک»، «عوامانه» و... منکوب کند. درست در اثر همین خاصیت او، بخش عمده‌ای از شهروندان فاقد صدا می‌شوند؛ چراکه قادر نیستند در چارچوبی که این گفتار پیش می‌نهد، درباره‌ی واقعیت زندگی هر

گونه کنش‌ها، یعنی صاحبان فروشگاه‌ها، اغلب اوقات از همین گروه نظاره‌گران‌اند. همین‌جا یک امر مهم را می‌توان شناسایی کرد: یک وجه این اعتراضات، درگیری بخش‌های جامعه که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد با آن بخشی است که هنوز چیزهایی برای از دست دادن دارد.

تصدیق این که امروزه ما به هر شیوه‌ی قابل تصویری تشویق به خرید و مصرف کردن می‌شویم چندان محتاج تأمل نیست. از در و دیوار شهر گرفته تا فضای مجازی آکنده از اقلام تبلیغاتی‌ست. تبلیغ کردن امروزه شغل کسانی شده است و از این طریق امرار معاش می‌کنند. کاراکترهای عکس‌ها و ویدئوهای تبلیغاتی اغلب در فضایی ایده‌آل و خالی از تنش‌های زندگی واقعی هرروزه‌ی شهروندان و در حال مصرف کردن کالا تصویر می‌شوند. اگر بخواهیم کل پیامشان را در یک جمله فشرده کنیم به چنین چیزی خواهیم رسید: «رستگاری در مصرف کردن است.» رستگاری‌ای که البته روز به روز از جمعیت بیشتری دریغ می‌شود. بنابراین امروز وجه غالب مصرف کردن رفع نیاز نیست؛ بلکه نوعی ارزش‌الاهیاتی بر آن مترتب است. در پرتو این بینش تازه، غارت کردن فروشگاه چه معنایی می‌یابد؟ شاید در یک کلام: تلاش برای بازپس‌گیری رستگاری‌ای که از ما سلب شده است. بنابراین عصبانیت مروجان گفتار مصرف‌گرایی بی‌معنا به نظر می‌رسد. چراکه آن‌ها فقط با منتهای منطقی آنچه که تبلیغ می‌کردند روبه‌رو شده‌اند.

۴. آیا کاری خشن‌تر از دعوت به آرامش هست؟

درگیری‌ها بین نیروهای فلسطینی و ارتش اسرائیل دیگر به جزء تکراری اخبار جهان تبدیل شده است. رسانه‌های جریان اصلی مطابق معمول جانب طرف اسرائیلی را می‌گیرند. چراکه معتقدند این نیروهای فلسطینی‌اند که «آرامش» را به هم می‌زنند و درگیری را آغاز می‌کنند. پس طرف خشونت‌طلب فلسطینیان‌اند نه اسرائیل. برای فهم پیام ایدئولوژیکی نهفته در این ماجرا، به نظر می‌رسد باید با مفهوم «آرامش» کمی بازی کنیم. یک نیروی خارجی خاک فلسطین را اشغال کرده

بنابراین امروز وجه غالب

مصرف کردن رفع نیاز

نیست؛ بلکه نوعی ارزش

الاهیاتی بر آن مترتب است

A demonstrator holds a makeshift shield to cover himself from a water cannon of the riot police during a protest against Chile's government in Santiago, Chile Dec. 12, 2019. Credit: Ricardo Moraes/Reuters



برخی رویدادهایی که در زمان ما رخ می‌دهند، در آینده است. ژیتک با استناد به همین منطق برای تفسیر سوییچ‌های رخس طغیان‌هایی شبیه اعتراضات آبان راهی پیش می‌نهد. ما باید در جستجوی نشانه‌هایی در زمان حال باشیم که در واقع متعلق به آینده‌ی رستگارشده‌ی ما هستند. برای این مهم باید همواره در کاوش هسته‌ی رخس‌بخش اتفاقات بود و برای حفظ آن، باید بر تمام زوائد ارتجاعی‌ای که همراه آنند خط بطلان و نفی کشید. بنابراین نیاز به داشتن تصویری از آینده‌ی رستگارشده، ضروری به نظر می‌رسد. اما چیزی که باید آن را همراهی کند، گشودگی نسبت به آینده به منظور قادر بودن به واکنش به رویدادهای پیش‌بینی‌نشده‌ی ناگزیر است. تصویر ما از آینده‌ی ره‌اشده، اگر بخواهیم از مصطلحات کانتی استفاده کنیم، نقش تنظیمی دارند و جایگاه‌شان به واسطه‌ی سوژه‌ی درگیر با وضعیت روشن می‌شود. به سخن دیگر، این تصاویری که از آینده می‌آیند خویشتن را تنها به کسانی که منتظرشان هستند، می‌نمایانند. اعتراضات آبان ظاهراً به پایان رسیده است. اما چنان که همه می‌دانند جامعه لبریز از خشم است و انتظار وقوع چیزی مشابه آبان ماه از سوی همه وجود دارد. آنچه مهم است به کارگیری این نیروی اجتماعی در گفتاری مترقی است.

روزینه‌ی خود صحبت کنند و بدین ترتیب حذف می‌شوند. و بعد از اینکه ناممکن شدن زندگی، ایشان را به خیابان می‌کشاند ناگهان اصحاب دانشگاه و سیاست علمی بر می‌آشوبند و همگان را «دعوت به آرامش» می‌کنند! واکنش اقتصاددانان، روزنامه‌نگاران و سیاستمداران به اصطلاح نئولیبرال در قبال حوادث آبان به خوبی از همین الگو پیروی می‌کرد. «شورش امنیت کسب‌وکار را برهم می‌زند.» این مهم‌ترین بخش استدلال ایشان بود. اما چیزی که برای این «نمایندگان معرفت رسمی» قابل فهم نیست، خشونت دهشت‌باری است که برای برقرار نگه داشتن همین «امنیت» مورد ادعا به کار گرفته می‌شود. خشونتی که در برخورد ماموران شهرداری با دستفروشان، در سرکوب کارگران طالب حقوق خود، در جمع‌آوری کودکان کار از سطح شهرها و مهم‌تر از همه در فرآیند بی‌صدا کردن عامه‌ی مردم به وفور وجود دارد و رویدادی مانند گران شدن ناگهانی بنزین صرفاً آن را آشکار می‌کند.

۵. تصاویری که از آینده می‌آیند

اکنون که گنگی آزاردهنده‌ای همه‌ی ما را در خود گرفته، چه باید بکنیم؟ دلوز جایی درباره‌ی مارسل پروست نوشته بود که در جهان او آدم‌ها و اشیاء جایی را در زمان اشغال می‌کنند که قابل قیاس با مکانی که دارند، نیست. به تعبیر دیگر جای

ما باید در جستجوی نشانه‌هایی در زمان حال باشیم که در واقع متعلق به آینده‌ی رستگارشده‌ی ما هستند. برای این مهم باید همواره در کاوش هسته‌ی رخس‌بخش اتفاقات بود و برای حفظ آن، باید بر تمام زوائد ارتجاعی‌ای که همراه آنند خط بطلان و نفی کشید



Demonstrators clash with riot police during protests against the government economic policies, in the surroundings of La Moneda presidential palace in Santiago, Chile on Oct. 2019, 29. Pedro Ugarte / AFP - Getty Images

پر طبل تر از حیات، آنان مرگ را سرودی کردند^۱

محبوبه میرزایی

دهی و اجرای سیاست‌های نئولیبرالی که با وجود بنیان‌های یکسان‌اش، در هر کجا و در همدستی با شرایط سیاسی - جغرافیایی به نوعی خاص ظاهر می‌شود. به بیان دیگر «عدد راه‌های رسیدن به نظام جهانی به شمار کشورهاست و بر خلاف هیجان‌ات روشنفکران راست‌گرای دهه هشتاد درباره تقدم لیبرالیسم [اقتصادی] بر دموکراسی، اولی را میتوان به زور به کرسی نشاند و دومی را مدام به تاخیر انداخت^۲».

یک: شیلی

دولت خبر افزایش کرایه‌های حمل و نقل عمومی را منتشر می‌کند. دانش آموزان که خود مستقیماً متاثر از این افزایش قیمت‌ها نیستند، ولی آنچنان که می‌گویند؛ بخاطر خانواده هایشان، با باز کردن ایستگاه‌های مترو جهت ورود بدون کرایه مسافران، دست به اعتراض زدند. پلیس با گاز اشک‌آور به ایستگاه‌های مترو حمله کرد. پس از این برخورد، اعتراضات شدت گرفت. چندین ایستگاه مترو به طرز مشکوکی به آتش کشیده شدند و همین بهانه‌ای شد برای اعلام وضعیت اضطراری. دولت این اقدامات را دست‌آویزی قرار داد تا معترضان را از «مردم» نداند و اعلام کند «این اعتراضات توسط گروه‌های اشرار سازماندهی شده‌اند و این اقدامات به ضرر همه ی شهروندان است». معترضان پیرو اغتشاشگر خوانده شدن توسط دولت، طی ابتکار عملی از

مقررات‌زدایی از کشتار، آزاد سازی قیمت خون

آنچه مفت بر کف بازار سیاست‌های نئولیبرالی ریخته‌است و حافظان بازار در هر زمان و مکانی به آن برخورد کنند بی‌مهابا می‌ریزند و می‌گذرند، خون است. خون مردمی که جانشان به لب رسیده و تنش‌انگاری شده است در دکان بازارهای خصوصی بهداشت، آموزش، قراردادهای موقتی کار و غیره، و آن‌جا که با حداقل دستمزد های دریافتی‌شان از پس خرید این تن، به قیمت متورم بازار بر نمی‌آیند، تن در مانده‌شان، چون کالایی بی‌مصرف، به دست کاسب‌کاران لای چرخ‌های مقررات زدوده ی نئولیبرالیسم له می‌شود. و رود خروشان جاری می‌گرداند از خون مردمان، به وسعت آمریکای لاتین تا خاورمیانه.

در اینجا قصد دارم گزارش کوتاهی ارائه دهم از فرایند اعتراضات در دو کشور از مناطق درگیر خیزش‌های خیابانی. هدف به دست دادن فهمی انضمامی از «تجربه ی مردم» و «فرایند اعتراضات» است، بلکه به میانجی آن درک دقیق‌تری از تحلیل‌های مربوط به این فرایندها، وضعیت کنونی خود و نسبت اعتراضات داخلی با آنچه در جهان می‌گذرد حاصل شود. و ابزاری باشد برای بازشناسی پیوندها و تمایزات مقاومت‌های مردمی در کشورهای مختلف با تاکید بر تاثیر موقعیت ویژه‌ی هر یک از این مناطق در شکل

عدد راه‌های رسیدن به نظام جهانی به شمار کشورهاست و بر خلاف هیجان‌ات روشنفکران راست‌گرای دهه هشتاد درباره تقدم لیبرالیسم [اقتصادی] بر دموکراسی، اولی را میتوان به زور به کرسی نشاند و دومی را مدام به تاخیر انداخت^۲

یادداشت‌ها

- ۱- پر طبل تر از حیات من مرگ را سرودی کردم (شاملو)
- ۲- امید مهرگان، مقاله: صندوق بین‌المللی پول و اعتراضات

و مطالبات مختلف آنچه مشترک بود خواست معترضان مبنی بر استعفای رییس جمهور، پیش نویس یک قانون اساسی جدید، رسانه‌های مردمی و پاسخگویی در برابر خشونت پلیس و ارتش بود.

دو: عراق

سه دهه پس از تجربه اقتصادی پینوشه، مکتب شیکاگو همچنان دست در دست سیاست‌های خارجی آمریکا و با اعمال شوک و تعلیق وضعیت موجود به واسطه بحران، راه خود را به اطراف جهان از جمله عراق باز کرد.

پس از واقعه یازده سپتامبر، آمریکا با توصل به توجیهات مختلف، حمله‌ی مرعوب کننده و صاعقه‌آسایی را به عراق شروع کرد. مردم بعد از این حملات دست به اعتراضات گسترده‌ای زدند و خواستار برگزاری انتخابات شدند. پاسخ چیزی جز کشتار، ناپدید شدن معترضان و هزاران هزار زندانی نبود. پس از اشغال عراق، در می ۲۰۰۳ پاول برمر به عنوان نماینده‌ی ایالات متحده در عراق تعیین شد. برمر «خصوصی‌سازی کامل شرکت‌های دولتی، حقوق کامل تملک شرکت‌های عراقی توسط شرکت‌های خارجی، حق خارج کردن تمام سود از عراق توسط شرکت‌های خارجی... باز کردن بانک‌های عراق به روی کنترل خارجیان، رفتار یکسان با شرکت‌های خارجی... برداشتن تقریباً تمام موانع تجاری»^۴ و همچنین گرفتن مالیات یکسان و ممنوعیت حق اعتصاب و تشکیل اتحادیه‌های کارگری را در رأس کار خود قرار داد. این فرامین باید توسط تمام حوزه‌های اقتصادی از جمله خدمات عمومی، رسانه، حمل و نقل، امور مالی و تولید اعمال می‌شد. برمر قوانین تضمین کننده‌ی بازار آزاد و تجارت آزاد را به گونه‌ای که به گفته‌ی خودش «دوام و مسیری پیدا کند که دگرگون کردن آن دشوار باشد» تحویل دولت موقت منصوب ایالت متحده، که تنها قدرت تایید و تصویب قوانین موجود را داشت، داد. «آنچه ایالات متحده آشکارا می‌کوشید با زور به عراق تحمیل کند، یک دستگاه دولتی با ماموریت اصلی تسهیل شرایط انباشت سرمایه سودآور از طریق سرمایه داخلی

ایستگاه‌های مترو و محله‌هایشان دفاع کردند و در نتیجه‌ی این حرکت همبستگی‌شان بیشتر شد. همچنین در خطابه‌ای دیگر پینیه‌را اظهار کرد «ما در جنگ علیه دشمنی بی رحم و قدرتمند هستیم که احترامی برای هیچ کس و هیچ چیز قائل نیست.» او تنها درباره یک چیز دروغ نمی‌گفت؛ قدرت جمعیتی که در برابرش صف کشیده‌اند. اعتراضات از مناطق کم درآمدتر، یعنی جایی که مردم مقدار قابل توجهی از درآمدها (حدود ۲۰ درصد) صرف رسیدن به مراکز شهر و یا معادن برای کار می‌شد، شروع شده بود. با سرکوب و خطابه‌های ساختگی دولت، اعتراضات از ایستگاه‌های مترو به تجمعاتی در میدان‌های محلی و سپس اعتراضات سراسری تبدیل شد. در این شرایط دیگر تنها افزایش کم درآمد حضور نداشتند، اتحادیه‌های صنفی نیز دست به اعتصاب زدند و گروه‌های مختلف جامعه وارد میدان شدند. دورا کپدا بکار، فعال سیاسی، راجع به خواسته‌های مطرح شده در این اعتراضات اینچنین می‌گوید: «مردم شروع به بیان خواسته‌هایی کردند که از زمان بازگشت دموکراسی خاموش مانده بود. آنها از حقوق بازنشستگی بخش خصوصی سخن گفتند، جایی که اگرچه مردم کل عمر خود را با یک حقوق مناسب کار می‌کنند اما بازهم در انتها خود را در فقر می‌بینند. این ماجرا درباره نظام سلامت نیز صدق می‌کند، دولت نظام سلامت را از اساس نادیده گرفته است». همچنین توضیح می‌دهد به دلیل کمبود دارو و خدمات ناکارآمد سلامت، ۲۶۰۰۰ نفر در سال ۲۰۱۸ به علت انتظار طولانی برای درمان جان خود را از دست داده‌اند.^۳ چند روز بعد پینیه‌را شروع به دادن امتیازاتی از جمله؛ بازگرداندن افزایش کرایه‌های حمل و نقل و پیشنهاد برنامه اجتماعی جدیدی که شامل اصلاح حقوق بازنشستگی، بیمه سلامت و حداقل دستمزد بود، کرد. از آنجا که تغییرات حاصل از این اصلاحات هیچ گره‌ای از دردهای معترضان باز نمی‌کرد، اگر امیدی هم به تغییرات اساسی توسط حاکمیت موجود داشتند، از بین رفت. شیلی پس از اعلام این اصلاحات، بزرگ‌ترین موج اعتراضات را شاهد بود. در میان شعارها

سه دهه پس از تجربه

اقتصادی پینوشه، مکتب

شیکاگو همچنان دست در

دست سیاست‌های خارجی

آمریکا و با اعمال شوک و

تعلیق وضعیت موجود به

واسطه بحران، راه خود را

به اطراف جهان از جمله

عراق باز کرد

منابع

۳- رجوع شود به گاهنامه

علمی-تخصصی سره، شماره

هفدهم، آبان ۱۳۹۸

۴- هاروی، دوید (۱۳۹۷) تاریخ

مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه

محمد عبدالله زاده، نشر اختران



The military-grade canisters used by Iraqi security forces, which are up to 10 times heavier than regular tear gas grenades, can pierce skulls or lungs (Reuters)

تجمعات گسترده شعار «کنار رفتن و محاکمه همه افراد فاسد» را سردادند و خواستار سقوط کامل رژیم و تغییر قانون اساسی و مناسبات خارجی و استقلال عراق شدند.

سه: تلاقی بیم و امید

هدا علا پزشک ۳۰ ساله، از معترضان بغداد در مصاحبه‌ای می‌گوید: «ما به شوخی گاز اشک‌آور را گاز خنده‌آور می‌نامیم. ما همچنین ساختمان رستوران ترکی را که اکنون به وسیله معترضان اشغال شده، به یاد یکی از جنگ‌های صدر اسلام، کوه احد نام‌گذاری کردیم. این یک کم‌دی سیاه است. ما هر چیزی را به شوخی می‌گیریم. من در روز اول می‌ترسیدم، روی زمین می‌نشستم و در میان دستانم گریه می‌کردم، در چنین شرایطی تازه وارد بودم. نیروهای دولتی در میدان هیچ کاری نمی‌کنند (اشاره به خلع صلاح شدن نیروهای ارتش و پلیس فدرال و منع مداخله‌ی این دو نیروی دولتی در اقدامات پلیس ضد شورش و یا به گفته هدا علا «شبه نظامیان») آن‌ها به دلیل شلیک گاز اشک‌آور با ما اشک می‌ریزند. و در عزای ما شریک می‌شوند... ما از خشونت لطیفه می‌سازیم... میدان تحریر خودش اکنون دولت است، دیگر هیچ‌یک از سیاست‌مداران آدم حساب نمی‌شوند، ما مرز ترس را شکستیم، اکنون بدون ترس با پرچم در خیابان‌ها قدم می‌زنیم. در ابتدا نمی‌دانستیم چگونه به آن میدان بروم. من زندگی خود را صرف رفتن به محل کار و دانشگاه کرده

و سرمایه خارجی بود، این نوع دستگاه دولتی را «دولت نئولیبرال»^۵ می‌نامیم». سیاست‌های نئولیبرالی در عراق نیز مانند نمونه‌های پیشین خود نتیجه‌ای جز انباشت سود سرمایه‌دارن به قیمت شوک‌های اقتصادی که میلیون‌ها نفر را در فقر روز افزون فرو می‌برد، نداشت.

پس از سال‌ها اجرای این دست سیاست‌ها و به دنبال اسفبار شدن هرچه بیشتر وضعیت معیشت در عراق، اعتراضاتی از اول ماه اکتبر توسط فعالان مدنی در رسانه‌های اجتماعی شروع شد. نکته قابل توجه در عراق و لبنان نقش محوری دانش‌آموزان و دانشگاهیان اعم از دانشجو و استاد است. اکثر دانشگاهیان در این کشورها همپای مطالبات جامعه حرکت می‌کنند، بطوری که بیش از یک ماه است در تحصن و اعتراض به سر می‌برند، کلاس‌های درس را با فریاد «سوگند، سوگند، بغداد به کلاس‌های درس باز نخواهد گشت» تعطیل کرده و از فضای دانشگاه تنها برای سازماندهی اعتراضات خود استفاده می‌کنند.

اکثر دانشگاهیان در این کشورها همپای مطالبات جامعه حرکت می‌کنند، بطوری که بیش از یک ماه است در تحصن و اعتراض به سر می‌برند، کلاس‌های درس را با فریاد «سوگند، سوگند، بغداد به کلاس‌های درس باز نخواهد گشت» تعطیل کرده و از فضای دانشگاه تنها برای سازماندهی اعتراضات خود استفاده می‌کنند.

منابع

- ۵- هاروی، دوید (۱۳۹۷) تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه محمد عبدالله زاده، نشر اختران

Iraq protests



خود رخداد (به معنای بدیویی) انقلاب، اگر حتی در سطح نهادی به جایی نرسد، بازهم بسیار مهم است، زیرا فکر جدیدی و سوژکتیویته‌ی جدیدی در بین آدم‌ها می‌آفریند

حتی اگر این فرایندهای اعتراضی منجر به تحقق شعارها و حقوق مطالبه شده نگردد، مردمی که بیشتر خیابان تنها مسیر عبوری برای آنها بود و هم‌وطن نسبت آنچنان نزدیکی با آنان نداشت، وقتی دست در دست یک‌دیگر خیره به خشونت و سرکوب‌گریان نگرستند و نیروی قاهر حاکمیت را به عقب راندند و یا حتی در خانه نشستند و با اخبار کشته‌شدگان و زندانیان سر کردند، فکر و زندگی‌شان دگرگون می‌شود. «نقش این لحظه در ایجاد یک تصور جدید نسبت به آینده، قدرت و رابطه‌ی سلسه مراتبی بسیار اساسی است»^۶.

کرده بودم و تقریباً هیچ اطلاعی از محله‌های بغداد نداشتم... من ۳۰ ساله هستم و این نخستین بار است که عراق را متحد و زیبا دیده‌ام. همه چیز زیباست جز دولت»^۶
 آصف بیات در سخنرانی درباره کتاب انقلاب بدون انقلابیون به این تجربه‌ی مهم هدا و میلیون‌ها معترض دیگر در گوشه کنار جهان اشاره دقیقی می‌کند، او می‌گوید: «خود رخداد (به معنای بدیویی) انقلاب، اگر حتی در سطح نهادی به جایی نرسد، بازهم بسیار مهم است، زیرا فکر جدیدی و سوژکتیویته‌ی جدیدی در بین آدم‌ها می‌آفریند»
 بیات به درستی به این مسئله اشاره می‌کند که

منابع

۶- وبگاه al-fanarmedia

(گاهنامه سیاسی صنفی هلا،

شماره اول، مقاله: فریاد معترضان

جوان در عراق، ترجمه علی

راغب)

۷- وبگاه pecritique.com

The Shiite pilgrimage city of Karbala has seen some of the deadliest clashes of recent days between Iraqi security forces and the protesters who have flooded the streets of Baghdad and cities across the south for the past month, AFP Photo





Guardian

آیا درد همه جا یکی است؟ بله و نه!

تعمیرات امیران

می‌گیرد. اما فعلا به همان سوال اصلی این روزها پردازیم: آیا واقعا مبارزه‌ی همه‌ی مردم، از شیلی و فرانسه گرفته تا ایران یکی است و آن نیز مبارزه با نئولیبرالیسم است؟ پاسخ مقدماتی این یادداشت به پرسش مذکور این است: بله و نه. اما این پاسخ را نباید صرفا نوعی میان‌روی از جنس «هم این و هم آن» در نظر گرفت. بلکه مسئله بر سر فهمی از نئولیبرالیسم به عنوان یک پدیده‌ی جهانی است، که البته بتواند به گونه‌ای قانع‌کننده برای شباهت‌ها و تفاوت‌های واقعا موجود میان شکل‌بندی‌های اجتماعی مختلف توضیحی ارائه دهد.

مثل هر دیالکتیک مفهوم و مصداق دیگر، در این جا نیز نهایتا مسئله بر سر شکلی از رابطه‌ی کل و جز و عام و خاص است؛ رابطه‌ای که بی‌توجهی به آن می‌تواند تحلیل را تماما به انحراف بکشاند. تمام آن گرایش‌هایی که با ادعای مواجهه با خود متن واقعه و تلاش برای فهم خاص‌بودگی وضعیت از فهم کلیت طفره می‌روند، نهایتا در خدمت تایید همان وضعیت کلی قرار می‌گیرند. صرف این نکات که «وضعیت ما با دیگر کشورها متفاوت است»، «ما درگیر یک استبداد تاریخی و دولت بزرگ هستیم»، «اقتصاد ایران انحصاری و رانتی و در اختیار بخش خصولتی است»، «کشوری که در انزوا و تحریم است نمی‌تواند نئولیبرال باشد» و... عملا تنها می‌تواند به کار تایید ضمنی وضعیت

۱۶ آذر امسال، گواهی بود بر این که دانشگاه هنوز هم، علی‌رغم تمام تغییرات ساختاری، می‌تواند جایگاهی یگانه و ممتاز برای گفتن حقیقت در جامعه‌ی ما باشد. تصادفی نیست که امسال تجمعات دانشجویی داد «همه» را درآورد. حدود دو هفته بعد از فاجعه‌ی آبان‌ماه صحن دانشگاه‌های تهران، نوشیروانی بابل، پلی تکنیک، علامه، علم و صنعت، علوم پزشکی تبریز و... بدل به مکان تجمعات اعتراضی دانشجویان علیه وضعیت موجود شد. دانشجویان در این تجمعات علاوه بر اعلام همبستگی با مردم و محکوم کردن سرکوب معترضین، به نحوی در پیوند با یکدیگر توانستند که با نشانه‌هایی حقیقت‌ وضعیت، و پیوندها و هم‌دستی‌های پنهان گروه‌های متفاوت و متخصص را افشا کنند. در این میان اما تاکید دانشجویان بر سیاست‌های اقتصادی و استفاده‌ی آن‌ها از مفهوم نئولیبرالیسم به نوعی محور واکنش‌های هیستریک به آن‌ها شده است. گروهی از اساس اطلاق نئولیبرالیسم به وضعیت ایران را بی‌معنا می‌خوانند و گروهی دیگر نیز می‌گویند که مسئله‌ی اصلی ما استبداد است و چپ‌زدگی دانشجویان در خدمت آن بوده است. در این یادداشت تلاش می‌کنم که نشان دهم این موضع دوم نیز هرچند که حقیقتی در آن وجود دارد، در عمل به همان موضع اول می‌غلتد و نهایتا هم‌دست تایید وضعیت جهانی تحت هژمونی نئولیبرالیسم قرار

آیا واقعا مبارزه‌ی همه‌ی مردم، از شیلی و فرانسه گرفته تا ایران یکی است و آن نیز مبارزه با نئولیبرالیسم است؟ پاسخ مقدماتی این یادداشت به پرسش مذکور این است: بله و نه

پیدا می‌کند- بلکه به معنای توانایی سرمایه در حذف جامعه‌ی مدنی است. چه این امر به صورت سرکوب عریان جامعه‌ی مدنی انجام شود و چه در قالب قانون‌ها و شبه‌قانون‌هایی عملاً جامعه‌ی مدنی دور زده شود، آنچه ثابت است غلبه منطق سرمایه است بر جامعه‌ی مدنی که قرار بود به مثابه‌ی محدودیت بر عملکرد آن عمل کند. این امر نیز معنایی ندارد جز این که در وضعیت نولیبرال هر پدیده‌ای درون قلمروی بازار آزاد تعریف می‌شود و نه جامعه‌ی مدنی، و در نتیجه‌ی همین امر است که در وضعیت نولیبرال تمام عناصر اجتماعی به چیزهای قابل خرید و فروش تبدیل می‌شوند.

از این منظر تحلیل سازوکارها و تحلیل میزان وابستگی سیاست‌گذاری‌ها به توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول هرچند که بسیار لازم است اما کافی نیست. عدم انطباق توصیه‌ها با واقعیت‌ها و تفاوت در نحوه‌ی تحقق آن‌ها، حتی در میان خود کشورهای اروپایی نیز معنی‌دار است، چه برسد به ایران که بنیان‌های ایدئولوژیک نظام سیاسی در آن مانع از تحقق ادغام کامل ایران در اقتصاد جهانی شده است. بنابراین وضعیت نولیبرال قابل تقلیل به یک‌سری سازوکار و سیاست مشخص نیست که بررسی کنیم کدام‌یک در ایران پیاده شده و میزان نولیبرالی است. وضعیت نولیبرال هرچند که به میانجی برنامه‌های اقتصادی دولت محقق می‌شود، اما با آن‌ها یکی نیست. این برنامه‌ها خودشان توسط رویه‌های کلی تعیین می‌شوند. پس مسئله‌ی اصلی در این جا این است که منطق سرمایه ظرف سی سال گذشته چگونه عمل کرده و نحوه‌ی ادغام صوری آن در شکل‌بندی اجتماعی ایران به چه ترتیبی بوده است. در این سطح از بحث آنچه از میانه‌های دهه‌ی هفتاد میلادی در سطح جهانی روی داده است، تنها بازسازی تاریخی سرمایه‌داری به شکل یک پروژه‌ی طبقاتی برای احیا یا ساختن طبقه‌ی اجتماعی مسلط نبوده، بلکه در عین حال نوعی بازسازی دولت و بازتعریف دولت و شیوه‌های حکمرانی براساس معیارهای اقتصادی نیز بوده است. این

کلی جهانی بیاید، چراکه بر این فرض استوار است که گویی یک نولیبرالیسم درست و حسابی، شفاف و مبتنی بر «بخش خصوصی واقعی» در غرب وجود دارد. از این دریچه تحلیل انضمامی وضعیت ما نیز نهایتاً فهم فقدان‌ها و کاستی‌های وضعیت استثنایی ما نسبت به آن نولیبرالیسم واقعی خواهد بود. این درحالی است که هر رویکرد غیرپوزیتیویستی می‌تواند تصدیق کند که تفاوت‌های ظاهری نمی‌توانند گویای تفاوت‌های واقعی و بنیادین باشند. درمقابل اما تاکید بر کلیت به این معنا نیست که ما با ظرفی مواجه هستیم که اجزای مختلفی را درون خود قرار داده و همه را به یکسان شکل می‌دهد، بلکه برعکس آنچه کلی و جهانی است ترک یا شکافی درون تمامی اجزای متکثر ایجاد می‌کند که اساساً خود را در ناهم‌خوانی میان نموده‌ها بروز می‌دهد. این حرف به آن معنا نیست که براساس نوعی نسبی‌گرایی کاذب ادعا کنیم که نولیبرالیسم‌های کثیری داریم و این‌گونه از پاسخ به پرسش اصلی در مورد ذات ثابت و منازعه‌ی بنیادی طفره رویم که چگونه بحران داخلی ما جزئی از یک نظام جهانی است. در عین حال این حرف به معنای شکلی از نقد انتزاعی وضعیت نیز نیست که به دلیل بی‌توجهی به خاص‌بودگی‌ها عملاً نتواند چیزی در مورد وضعیت انضمامی بگوید و دقیقاً به همین دلیل هم به لحاظ سیاسی به جایگاه دست‌راستی‌ترین بخش سیستم بغلتد.^۱

در مقابل آن نقدی از نولیبرالیسم که بخواهد تمامیت ساختار را در بر بگیرد، نهایتاً اشاره به یک وضعیت دورانی دارد که در آن منطق سرمایه توانسته در سطح جهانی بر موانع پیش‌روی‌اش غلبه کند. غلبه‌ی منطق سرمایه بر موانع و قرار دادن تمامی جنبه‌های حیات اجتماعی تحت منطق بازار، قابل تقلیل به یک‌سری سازوکار و سیاست‌های مشخص نیست که از سوی نهادهای خاصی همچون صندوق بین‌المللی پول به کشورهای تحمیل می‌شوند-هرچند که این امر عمدتاً براساس سازوکارهای مشخصی نظیر انواع مقررات‌زدایی‌ها، خصوصی‌سازی و واگذاری‌ها، آزادسازی قیمت‌ها، کالایی‌سازی‌ها و... تحقق

غلبه‌ی منطق سرمایه بر موانع و قرار دادن تمامی جنبه‌های حیات اجتماعی تحت منطق بازار، قابل تقلیل به یک‌سری سازوکار و سیاست‌های مشخص نیست که از سوی نهادهای خاصی همچون صندوق بین‌المللی پول به کشورهای تحمیل می‌شوند

یادداشت‌ها

- ۱- نقد انتزاعی وضعیت و استفاده از عبارت‌های کلی بدون توجه به وضعیت انضمامی، به نحوی که گویی فرقی نمی‌کند که فرد از وسط خاورمیانه و در میان گلوله‌های جنگی دارد آن‌ها را به کار می‌بندد و یا در قلب پاریس و در میان گلوله‌های پلاستیکی، بهترین پاس گل برای جریان‌های دست‌راستی‌ای است که ظاهراً منتقد سرمایه‌داری و نظم جهانی هستند، ولی در عمل چیزی به جز تداوم همان کلیت در قالب محتواهای هویتی مذهبی و ملی را به ارمغان نمی‌آورند. از این منظر است که نقد انتزاعی نقدی بدون جایگاه می‌شود.

یادداشت‌ها

۲- بنا بر تحلیل محمد مالجو از اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب، سه حلقه‌ی اول زنجیره‌ی شش‌گانه‌ی انباشت سرمایه در ایران (تصاحب به مدد سلب مالکیت، کالایی‌سازی نیروی کار و ظرفیت‌های محیط زیست) که بیانگر مناسبات بینابیناتی هستند، همگی به قوت در این سال‌ها همواره تقویت شده‌اند. به نظر می‌رسد بررسی این سه حلقه در تاریخ سی سال گذشته تغییر و تحولات خشن، ناگهانی و در عین حال سیکلی این حوزه را نشان می‌دهد.

۳- اساسا برخلاف فرمول‌های اتوپیایی مبنی بر دولت حداقلی، در همه‌جای دنیا در وضعیت نئولیبرال با دولت‌های بسیار مداخله‌گر مواجه هستیم. اما اگر دولت به صورت کلی در همه‌جا برای حل مسئله‌ی تضاد منافع و نیازهای بلندمدت نظم سرمایه‌داری دارای نوعی استقلال نسبی از جامعه است، در ایران منطق دولت به دلیل وصل بودن به یک تاریخ طولانی از دولت‌های استبدادی و یک الهیات سیاسی خاص در لحظه‌ی حال، حتی به صورت قوی‌تری عمل می‌کند. بنابراین مسئله‌ی تمایز منطق‌های سرمایه و دولت بسیار اساسی است. هرچند که می‌توان تلاقی‌های این دو منطق را نیز نشان داد اما در وهله‌ی نهایی این دو منطق‌هایی مستقل هستند و همین امر است که در خاورمیانه و مشخصا ایران این منطق دولت بوده است که بیشتر مورد هدف قرار گرفته است تا منطق سرمایه، چراکه سرمایه همواره تنها به میانجی آن می‌توانسته که عمل کند.

بسیار مسئله‌ی حائز اهمیتی است که در پیوند با بحث ادغام صوری، منطق دولت نیز برای تحلیل شرایط مشخص مورد توجه قرار بگیرد. تنها مبتنی بر فهم نقطه‌ی تلاقی منطق‌های دولت و سرمایه است که می‌توان تحلیلی انضمامی از وضعیت شکل‌بندی ایران از اواخر دهه‌ی شصت ارائه کرد که طی آن بازسازی دولت پس از جنگ با آن افق جهانی سرمایه تلاقی کرد. بدین معنا منطق سرمایه در ایران تنها به میانجی منطق دولتی توان عمل داشته است که خود آن نیز چسبیده به یک ساخت پیشینی، هویت مذهبی و ایدئولوژی خاص خود بوده است؛ ایدئولوژی‌ای که بعدی اساسی از آن را نوعی رویکرد شبه‌ضدامپریالیستی تشکیل می‌دهد. تفاوت صرفا مربوط به دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت نیست که در ایران براساس یک نوع الهایت مذهبی خاص عمل می‌کنند، بلکه مسئله بیشتر بر سر این است که اساسا سیاست‌های تعدیل اقتصادی در ایران که به منظور تسهیل حرکت سرمایه اعمال می‌شوند، همواره مبتنی بر یک زور ماوراء اقتصادی تحقق یافته‌اند که انواع سازوکارهای تصاحب به مدد سلب مالکیت و کالایی‌سازی نیروی کار و ظرفیت‌های محیط زیست را ممکن کرده است. از این منظر شکل خاص دولت در ایران و مداخله‌گری آن نه تنها ایران را خارج از وضعیت جهانی نئولیبرال قرار نمی‌دهد، بلکه از قضا آن را به یکی از بهترین زمینه‌ها برای تحقق آن بدل می‌کند.^۳

آنچه از میانه‌های دهه‌ی هفتاد میلادی در سطح جهانی روی داده است، تنها بازسازی تاریخی سرمایه‌داری به شکل یک پروژه‌ی طبقاتی برای احیا یا ساختن طبقه‌ی اجتماعی مسلط نبوده، بلکه در عین حال نوعی بازسازی دولت و بازتعریف دولت و شیوه‌های حکمرانی براساس معیارهای اقتصادی نیز بوده است.

هر شکلی از ایدئولوژی می‌تواند خود را وفق دهد. همین است که به بیانی گفته می‌شود که «عدد راه‌های رسیدن به نظام مالی جهانی به شمار کشورهاست».

از این منظر نئولیبرالیسم نه تنها ارتباطی به دموکراسی و لیبرالیسم ندارد که از قضا دشمن آن‌هاست. وندی براون به خوبی نشان داده که چگونه نئولیبرالیسم به دموکراسی و ارزش‌های مربوط به آن آسیب زده است. بنابراین از قضا جامعه‌ای که چندان نسبتی با دموکراسی در آن برقرار نیست می‌تواند بستر مناسب‌تری برای تحقق نئولیبرالیسم باشد. اما در عین حال تمام مسئله‌ی دموکراسی در ایران به نئولیبرالیسم مربوط نمی‌شود و همان‌طور که گفته شد منطق دولت را نیز باید در نظر گرفت که منطقی کمابیش مستقل است. به گواه تاریخ نمی‌توان مسئله‌ی زنان، تبعیض قومی و مذهبی و سرکوب سیاسی را یک‌سره براساس مفهوم استثمار فهمید؛ مسائلی که همگی برای رسیدن به سیاستی مبتنی بر امر مشترک حیاتی هستند. بنابراین علاوه بر افق سرمایه‌ی جهانی، توجه به افق ساختار متناقض و سرکوب‌گر داخلی نیز همواره برای یک سیاست مردمی مترقی ضروری است. دموکراسی و نفی استبداد هنوز هم مهم است، هرچند که واقعیت موجودی که در دی ۹۶ و آبان ۹۸ بیرون زد عملا ثابت کرد که بازتولید مادی جامعه در رویکردهای سیاسی پیشین مغفول بوده است. بنابراین یک سیاست مردمی در این وضعیت باید بتواند به خوبی منطق‌های متمایز دولت و سرمایه را به منظور دستیابی به فرم و محتوای دموکراتیک متجلی در جنبش سبز و خیزش‌های اخیر، نشانه برود.

سیاست‌های تعدیل اقتصادی در ایران که به منظور تسهیل حرکت سرمایه اعمال می‌شوند، همواره مبتنی بر یک زور ماوراء اقتصادی تحقق یافته‌اند که انواع سازوکارهای تصاحب به مدد سلب مالکیت و کالایی‌سازی نیروی کار و ظرفیت‌های محیط زیست را ممکن کرده است. از این منظر شکل خاص دولت در ایران و مداخله‌گری آن نه تنها ایران را خارج از وضعیت جهانی نئولیبرال قرار نمی‌دهد، بلکه از قضا آن را به یکی از بهترین زمینه‌ها برای تحقق آن بدل می‌کند.

بنابراین جای تعجیبی ندارد که نولیبالیسم به شکل‌های گوناگون ظهور و بروز کند و ما نیز تجربه‌ی خاص خود را از این وضعیت داشته باشیم. تفاوت‌ها به این معنا هسته‌ی مرکزی آن، یعنی همان غلبه‌ی منطق سرمایه بر همه‌ی شئون اجتماعی و حذف جامعه‌ی مدنی را تغییر نمی‌دهد. منطق سرمایه با هر نوع ساختاری و



تریبون آزاد دانشگاه نوشیروانی بابل

خشم عزتمند

فاطمه مهدوی

اعتراضات آبان ماه ۹۸

پرده اول: بنزین، یکشنبه و بدون اطلاع مردم گران می‌شود.

پرده دوم: مردم در اعتراض به گرانی به خیابان می‌آیند و مخالفت خود را با ترافیک طویل نشان می‌دهند.

پرده سوم: این اعتراضات با تهدید مقامات دولتی به خشم تبدیل می‌شود و با سرکوب گسترده مواجه می‌شود.

پرده چهارم: در بی‌خبری، همه از طریق سایت‌های داخلی و شایعات از اوضاع مطلع می‌شوند که نتیجه‌ای جز افزایش عصبانیت ناشی از اوضاع اقتصادی، نادیده انگاشتن مردم چه در گرانی بنزین و چه در اطلاع‌رسانی و قطعی اینترنت ندارد.

پرده پنجم: آمار غیررسمی کشته‌ها و دستگیرشده‌ها اعلام شد. گروه‌های مختلف شروع به صدور بیانیه و مصاحبه با رسانه‌ها کردند و از تعابیر متفاوتی برای بیان خشم مردم و توجیه سرکوب استفاده کردند. اصول‌گرایانی که در بیان، از حق اعتراض مسالمت‌آمیز دفاع می‌کردند و از جدا شدن خط اغتشاشگران با معترضین صحبت به میان می‌آوردند اما در مقابل بازداشت دانشجویان در درون دانشگاه سکوت پیشه می‌کنند. و اصلاح‌طلبانی که از خشونت دوطرفه صحبت به میان آوردند و هرگونه خشونت را

محکوم کردند. یعنی دوگانه‌هایی که در هر صورت بخشی از مردم را همیشه محکوم می‌داند.

خشم و خشونت

در آغاز باید فهمی از تمایز میان خشم و خشونت پیدا کنیم. خشم واکنش طبیعی هر فرد به ناکامی‌های زندگی است و در شرایطی که تعارض بین انتظارات و واقعیت‌ها منجر به انباشت نارضایتی می‌شود، خشم بر انسان چیره خواهد شد. اما خشونت معمولاً نتیجه‌ی خشم نیست، بلکه از سیستم هیجانی دیگری به نام غیظ ناشی می‌شود که قصد آن تخریب است.

کارکرد خشونت به تعبیر بنیامین در مقاله نقد خشونت، سازنده قانون و حافظ قانون بودن است. در طول تاریخ در لحظات انقلابی افراد با اعمال خشونت‌آمیز، قانون‌ها را می‌سازند و با خشونت نظامی و قانونی از آن‌ها محافظت می‌کنند. ترس دولت‌ها از همین کارکرد قانون‌ساز خشونت است به همین دلیل تمام تلاش خود را می‌کنند که در برابر اعمال خشونت‌آمیزی که منجر به ایجاد قانون جدید می‌شود بایستند و آن خشونت را از مردم بگیرند و غیرقانونی بنامند (حتی مواردی از قبیل اعتراضاتی که در خود قانون اساسی ذکر شده است) و به دولت واگذار کنند و این مسئله تا لحظه انقلابی بعد ادامه پیدا می‌کند.

هر زمان که ترس از دست دادن قدرت زیادتر شود، استفاده از خشونت بیشتر می‌شود. چراکه

منابع

- ۱- عنوان خشم عزتمند از مقاله ایی در سایت دیده بان آزار تحت عنوان "آنها می‌گویند اغتشاش، ما می‌گوییم خشم عزتمند" گرفته شده است. این مقاله به تظاهرات خشم زنان مکزیک اشاره دارد.
- ۲- مقاله نقد خشونت اثر والتر بنیامین، ترجمه امید مهرگان، مراد فرهاد پور

به گفته‌ی فوکو: «هر جا

قدرت هست مقاومت هم

هست». می‌توان این‌گونه

برداشت کرد که هر جا ما

با اعمال خشونت‌بار قدرت

و سرکوب و طرد مواجهه

شویم مقاومت به شکل

رادیکال خود یعنی خشم

بروز می‌یابد

ساحت شخصی به‌مانند پوشش و چه در ساحت جمعی مانند اعتراضات خیابانی که می‌تواند به قانون‌سازی منجر شود) و دستگیری‌های گسترده نشان می‌دهد که منجر به از بین رفتن سرمایه اجتماعی حاکمیت و اعتماد متقابل بین دولت و جامعه و ایجاد وضعیتی آنتاگونیستی شده است. متناظر با این بحث می‌توان به صحبت‌های دکتر قادری در سیزدهمین همایش انجمن علوم سیاسی اشاره کرد^۳ که به مسئله بهره‌کشی می‌پردازد و بیان می‌کند: «حاکمیت ایران در سه عرصه اقتصادی، سیاسی و دینی در حال بهره‌کشی از مردم است.» و هم‌راستا با آن بیان می‌کند که اقتصاد ایران به خدمت نظامی‌گری (چه در داخل به شکل پلیس امنیت و چه در خارج به شکل حضور نظامی در کشورهای خاورمیانه) درآمده است. در کنار این موارد، اختلاس و تحریم هم، شکل آشکاری از این بهره‌کشی را نشان می‌دهد. گرانی بنزین هم یکی از این مصادیق بهره‌کشی برای تأمین بودجه است. در سطح سیاسی هم مردم امکان اثرگذاری فعال خود را از دست داده‌اند. آنها فقط در مواقع انتخابات (آن‌هم در میان با رذصلاحت گسترده کاندیداها) یا راهپیمایی‌های حاکمیتی، مردم محسوب می‌شوند و در ایامی که با سیاست‌های موجود مخالفت می‌کنند، اشرار و یا اغتشاشگر نامیده می‌شوند. یعنی سیاست و خیابان، تنها در زمانی که در موافقت با رفتارهای حاکمیت موجود باشد موردپذیرش است.

در ساحت فرهنگی نیز، فشار آوردن به عواطف و خرد دینی مردم با استفاده از مداحی‌ها و قرار دادن آن‌ها در جایگاهی فراتر از نقش خود در جهت توجیه سیاست‌ها، حسینیه‌سازی‌ها، مناسک‌سازی‌های متعدد (راهپیمایی اربعین و روز مباهله) و... به شیوع نوعی دین‌ظاهرگرا منتج شده است.

مردم در این شرایط که با انباشت نارضایتی‌ها روبرو هستند دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند و جان و توانی در خلال بهره‌کشی‌های ناتمام برای آن‌ها نمانده، لبریز شدن خشمشان امری دور از انتظار نیست.

ماهیت خشونت با قدرت پیوند خورده است و ابزاری است برای حفظ نظام سلطه. به گفته‌ی فوکو: «هر جا قدرت هست مقاومت هم هست». می‌توان این‌گونه برداشت کرد که هر جا ما با اعمال خشونت‌بار قدرت و سرکوب و طرد مواجهه شویم مقاومت به شکل رادیکال خود یعنی خشم بروز می‌یابد. بدین معنی خشونت برنامه‌ریزی‌شده حاکمیت، درنهایت منجر به انفجار خشم مردم می‌شود. این خشم نوعی واکنش به دو سطح خشونت است، یکی سطح فعالانه که به‌صورت آشکار توسط دستگاه‌های سرکوبگر اعمال می‌شود و سطح دیگر، خشونت سیستماتیک دولت است که نتیجه عملکرد دستگاه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. مقاومت خشمگین، حاصل آگاهی به وضعیت موجود و نداشتن امکانی برای رساندن اعتراض مدنی خود است که در دفاع مشروع از خود به کار می‌رود به همین دلیل است که آن را خشم عزتمند می‌نامیم.

خشم و خشونت در ایران

خشونت سیستماتیک و فعال حاکمیت در سیاست‌هایی که زندگی مردم را روزبه‌روز سخت‌تر از قبل می‌کند تبلور می‌یابد. این سیاست‌ها در ساحت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مردم را تحت فشار قرار داده است. در عرصه اقتصادی، شاهد اعمال سیاست‌های نئولیبرالی هستیم که سال‌های بعد از جنگ در ایران شتاب عجیبی گرفته است. خصوصی‌سازی آموزش، بهداشت، موقتی‌سازی نیروی کار، ارزان‌سازی نیروی کار، بیکاری و فقر گسترده تنها بخشی از نتایج فاجعه‌بار این سیاست‌های اقتصادی هستند. در عرصه سیاسی، انسداد سیاسی مهم‌ترین ساحت خشونت است. این انسداد در اشکال متعددی، از مخالفت با اعتراضات مردمی در نقد حاکمیت، تا عدم حضور احزاب مؤثر در عرصه سیاسی کشور، قابل‌مشاهده است. این محدودسازی عرصه سیاست که روندش از سال ۱۳۶۰ شروع شده است، به‌مرور با حذف صداهای متنوع و ایجاد تک‌صدایی، بروز خود را در عدم امکان تشکل‌یابی، تسویه‌های سیاسی، نبود آزادی (چه در

منابع

- ۳- سخنرانی دکتر حاتم قادر در همایش «ایران امروز و گذارهای پیش رو»



تلاقی معیشت و جمهوریت

علی حقیقت جوان

حدود یک ماه از اعتراضات آبان ماه گذشته است؛ اعتراضاتی که به بهانه‌ی افزایش قیمت بنزین آغاز شد. ساده‌انگارانه است که تجمعات آبان ماه را به مسئله‌ی گرانی بنزین تقلیل بدهیم در حالی که اعتراضی بود به سیاست‌های کلان اقتصادی سال‌های متمادی که دال عدالت در آن‌ها فراموش شده‌است.

آبان ۹۸ تلاقی دو بحران بود؛ بحران معیشت و جمهوریت. فهم این دو بحران نه تنها جایگاه کنونی ما را مشخص می‌کند، بلکه افق امکان سیاست‌ورزی در شرایط کنونی را نیز روشن‌تر می‌کند. در ادامه تلاش می‌کنم در قالب مقدمه‌ای به تشریح دو بحران و سپس به امکان سیاست‌ورزی بپردازم.

کمال اطهاری، پژوهشگر اجتماعی برای تحلیل اقتصادسیاسی کشور از عبارتی تحت عنوان «تله‌ی فضایی فقر» استفاده می‌کند.^۱ در ادبیات نوین اقتصادسیاسی به سکونتگاه‌های غیررسمی تله‌ی فضای فقر می‌گویند که تله‌ای انسان‌ساخته و حاصل شکست دولت در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی است. شکست دولت سبب افتادن طبقات کم‌درآمد به تله‌ی فضایی می‌شود. شکل‌گیری تله‌ی فضایی به امروز و دیروز بر نمی‌گردد، بلکه به حدود سال ۱۳۵۰ و شکل‌گیری اولین سکونتگاه‌های غیررسمی در اسلام‌شهر برمی‌گردد. در اوایل انقلاب طرح‌هایی تحت

عنوان بنیاد مسکن برای سکونت‌گاه‌های طبقات کم‌درآمد شکل می‌گیرد اما با آغاز دهه‌ی هفتاد و شروع سیاست‌های تعدیل اقتصادی، کم‌کم این برنامه‌ها کنار گذاشته می‌شوند و جمعیت حاشیه‌نشین به شدت رشد می‌کند. روند رشد جمعیت حاشیه‌نشین دوباره با شروع دوران محمود احمدی‌نژاد به شدت افزایش پیدا می‌کند و تعاون‌های مسکن از برنامه‌ی سوم کنار گذاشته و برنامه‌های سخیفی چون مسکن مهر جایگزین می‌شود. دولت روحانی هم تا حدودی در را بر همان پاشنه‌ی گذشته‌اش چرخاند و به جای طرح جامع مسکن، طرح‌هایی چون مسکن امید را اجرا کرد. مجموعه‌ی این سیاست‌ها، که در طول سالیان متمادی با شدت‌های متفاوت اجرایی شده است، شکافی عمیق در بین دهک‌های اجتماعی ایجاد کرده است. این سیاست‌ها سبب شهروندزدایی، رشد سکونتگاه‌های غیررسمی و تنگ‌تر کردن تله‌ی فضایی فقر شده است.

علاوه بر آن دولتی که بنا بود طبق قانون اساسی، بهداشت و آموزش رایگان فراهم کند و با ارائه‌ی خدماتی همچون بیمه حامی طبقه‌ی مستضعفین باشد، از مسئولیت‌های خود شانه خالی کرده که همین امر سبب تنگ‌تر شدن تله‌ی فضایی شده است. به طوری که کسانی که به امید خارج شدن از تله‌ی فضایی راهی دانشگاه میشوند هم امکان خروج از آن را پیدا نمی‌کنند. بنابراین

یادداشت‌ها

۱- مصاحبه کمال اطهاری با روزنامه شرق با عنوان «اعتراضات از تله فضایی بیرون زد»



در لب کلام باید گفت، وجود نهادهای موازی در کشور به گونه‌ای رشد یافته است که نهادهای انتخابی اساساً دیگر امکان سیاست‌ورزی ندارند و گویی قفلی بزرگ بر پیکره‌ی آنان خورده است.

مسئله را روشن می‌کند. در لب کلام باید گفت، وجود نهادهای موازی در کشور به گونه‌ای رشد یافته است که نهادهای انتخابی اساساً دیگر امکان سیاست‌ورزی ندارند و گویی قفلی بزرگ بر پیکره‌ی آنان خورده است. سیاست‌های کلان در جای دیگر تعیین می‌شوند و نهادهای انتخابی بازوهای اجرایی آن هستند و نه مداخله‌گر در تصمیم‌گیری‌ها.

آبان ۹۸ محل تلاقی دو بحران فوق است. از یک سو شهروندان از مداخله در تصمیم‌سازی‌ها طرد می‌شوند و از سوی دیگر همین تصمیم‌گیری‌ها تله‌ی فضایی را تنگ‌تر کرده و یا شهروندان را به سمت آن سوق می‌دهند. در نظر گرفتن هر کدام از بحران‌ها بدون دیگری، نه تنها تبیینی غلط از شرایط حال حاضر کشور به دست می‌دهد، بلکه در شکل‌گیری امر سیاسی، ما را به خطا می‌اندازد.

حال با نظر گرفتن مقدمه‌ی فوق تلاش می‌کنم به سوال نخست یعنی امکان سیاست‌ورزی پس از آبان ۹۸ بپردازم.

اگر سیاست را لحظه‌ای که مستضعفین و مطرودان، امکان بروزشان فراهم می‌شود و امر سیاسی را به تعبیر ارسطو تلاشی برای بهبود وضعیت زندگی بدانیم، آن‌گاه امر سیاسی در فضای فعلی ایران باید پیوندی از این دو موضوع را مدنظر داشته

اعتراضات اخیر تلاشی برای شکستن تله‌ی تنگ فضایی بوده است. اگر مردم در این اعتراضات دست به اعمال خشونت‌آمیز نیز زدند، در واقع خشونت‌شان بازتاب خشونت سالیان متمادی دولت تحت لوای سیاست‌های اقتصادی است که آن‌ها را به تله فضایی هل داده است.

بحران جمهوریت اما در لایه‌ی پنهان آبان ۹۸ قرار دارد و به معنای مطرود کردن شهروندان از تصمیم‌گیری‌ها است. تشکیل شورای ۳ نفره، متشکل از رئیس مجلس، رئیس جمهور و رئیس قوه قضاییه که در مورد مهم‌ترین سیاست‌های اقتصادی به دور از چشم مجلس تصمیم می‌گیرند خود نشان از این بحران دارد. هیئت سه نفره که به رغم نبودنش در ساختار قانون اساسی، در مسئله‌ی بنزین به جای مجلسی تصمیم می‌گیرد که خود با اعمالی چون نظارت استصوابی و یا نهادهایی مانند شورای نگهبان و شورای نگهبان دوم (که در مجلس تشخیص مصلحت شکل گرفته) تضعیف شده است. البته تضعیف جمهوریت فقط مختص به مجلس نیست. نهاد ریاست جمهوری هم به واسطه‌ی نظارت استصوابی و البته حضور پرنرنگ دولت پنهان، که روز به روز قدرتمندتر می‌شود، شرایط را به جایی رسانده که کاملاً از رای مردم بیگانه شده است. دفاع روحانی از سرکوب، تهدیدها و قهقهه‌های او به خوبی این



آلترناتیو وضع فعلی نه فرد و نه جریان خاص، بلکه یک دموکراسی اجتماعی است که مطرودان اقتصادی-سیاسی بتوانند خود را، در آن تحقق بخشند. راه تحقق این امر نه از صندوق رای، که دیگر مدخلی برای بحث کنونی ما نیست، بلکه از کنش و مقاومت جمعی می‌گذرد

برای شکل‌دهی آلترناتیو جایگزین سیاست انتخاباتی باید در نظر داشته باشیم که در گام اول سیاست بدیل از خلال نه گفتن به سیاست‌های انتخاباتی شکل می‌گیرد. بازگشت به مردم و شکل‌گیری سیاستی مردمی می‌تواند راهی برای خروج از وضعیت بحران‌زده‌ی کشور باشد. به آن معنا که با ایجاد مقاومت‌های کوچک و بزرگ، فضایی برای شکل‌دهی کنشی جمعی فراهم شود. در کنار این موضوع باید تلاش کنیم که با ایجاد گفتمانی بدیع نه تنها با سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی مرزبندی کنیم، بلکه به‌طور توانمند بحران دموکراسی فعلی را نیز هدف قرار دهیم. بدون شک این گفتمان به خوبی می‌تواند با اپوزیسیون حامی جنگ و تحریمی که در منطق سیاسی و اقتصادی خود تفاوتی با شرایط فعلی ندارد نیز مرزبندی جدی کند. بنابراین آلترناتیو وضع فعلی نه فرد و نه جریان خاص، بلکه یک دموکراسی اجتماعی است که مطرودان اقتصادی-سیاسی بتوانند خود را، در آن تحقق بخشند. راه تحقق این امر نه از صندوق رای، که دیگر مدخلی برای بحث کنونی ما نیست، بلکه از کنش و مقاومت جمعی می‌گذرد. کنشی که شاید در گرو باز پس‌گیری دوباره‌ی خیابان و ایجاد پیوندی تاریخی با ۸۸ و ۵۷ است.

باشد. به این معنا که کنش سیاسی نه تنها باید پاسخی به دو بحران فوق، به سبب بهبود شرایط زندگی به دست دهد، بلکه باید بتواند آن‌هایی که هیچ سهم یا بخش خاصی از جامعه ندارند را نیز بسیج کند.

درک مسئله‌ی فوق به خوبی نشان می‌دهد که سیاست انتخاباتی در شرایط فعلی کشور، دیگر نمی‌تواند پاسخی به شرایط بحران‌زده‌ی فعلی بدهد. چراکه نهادهای انتخاباتی نه دیگر می‌توانند مطرودان را نمایندگی کنند و نه امکانی برای مداخله در وضع موجود برای تغییر سیاست‌های کلان اقتصادی دارند. از طرف دیگر تحریم انتخابات که ایده‌ی سالیان دراز است هم نمی‌تواند دوایی بر درد فعلی ما باشد، زیرا اساساً رای‌ندادن را به تنهایی نمی‌توان کنش سیاسی حساب کرد. بنابراین مقصود از عبور از سیاست انتخاباتی، اعتبارزدایی از هر کنش معطوف به صندوق رای است. البته نباید فراموش کرد که مشکل نفس انتخابات نیست که برای بدست آوردن آن سالیان دراز از مشروطه تاکنون مبارزه شده، بلکه بحث بر سر آن است که به دلیل بحران جمهوریت اساساً دیگر نهادهای برآمده از صندوق رای نمی‌توانند علاجی بر بحران‌های افسارگسیخته‌ی فعلی باشند. بنا بر همین دلیل اساساً انتخابات دیگر موضوع امرسیاسی در وضعیت کنونی ما نیست. بنابراین

یادداشت‌ها

۲- در شماره‌ی دوم نشریه انکار با عنوان «دموکراسی علیه دموکراسی» به طور مفصل به این مسئله پرداخته شده است.

منبع عکس: خبرگزاری مهر



قانون اساسی، قانونی متروک

هستی امیری

این شبیه ایجاد شود که بنا بر بند هشتم اصل یکصدودهم حل معضلاتی که از طرق عادی قابل حل نیست، بر عهدهی رهبری خواهد بود. اما حل همین معضلات نیز باید از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام باشد نه تشکیل شورایی غیرقانونی و موازی با نهادهای دیگر. دستور تشکیل این شورا از همان حکم‌های حکومتی‌ای است که جمهوری را طی این سال‌ها در کشور تضعیف کرده و تا مرز نابودی پیش برده است. این شورا و تصمیماتش نه تنها جمهوریت را نشانه رفته است، بلکه اختیار انحصاری قوهی مقننه را نیز از آن گرفته است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی تنها نهاد قانون‌گذار مجلس شورای اسلامی است و تنها طرح‌ها و لوایحی که با طی مراحل قانونی به تصویب این مجلس برسند به قانون تبدیل شده و لازم‌الاجرا خواهند بود. مجلس در مواردی امکان تفویض حق قانون‌گذاری به کمیسیون‌های داخلی خود و یا به صورت موردی به دولت را دارد. هر ساله قیمت حامل‌های انرژی در لایحه‌ی بودجه توسط دولت پیش‌بینی و با تصویب مجلس قانونی می‌شود. تغییر قیمت‌های حامل انرژی همان تغییر ارقام بودجه سالیانه است که قانونا باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد که در تغییرات اخیر در نرخ بنزین مجلس هیچ جلسه‌ای تشکیل نداده و این تغییرات به تصویب نمایندگان نرسید.

در حالی که بنا بر اصل پنجاه و دوم قانون اساسی بودجه‌ی سالانه کل کشور به ترتیبی که در قانون مقرر می‌شود از طرف دولت تهیه و برای رسیدگی و تصویب به مجلس شورای اسلامی

در طول چهل سال گذشته از انقلاب ۵۷، در بازه‌های زمانی مختلف، اختیارات و وظایف نهادهای تعریف شده در قانون اساسی از آنها گرفته شده و یا با تشکیل نهادهای موازی عملاً تصمیم‌گیری از ارکانی که مورد تأیید مردم بود خارج شده و در اختیار نهادهای فراقانونی قرار گرفته است.

پس از اعتراضات مردمی دی‌ماه سال ۹۶ که نشان از وجود بحران‌های عمیق اقتصادی و فشار بر فرودستان داشت، با دستور رهبری و به ریاست رئیس‌جمهور، شورایی برای مقابله و ختشی‌سازی تحریم‌های اقتصادی آمریکا با حضور سران سه قوه و نمایندگان از هر سه قوهی قضائیه، مقننه و مجریه تشکیل شد. این شورا در آبان ماه سال ۹۸ با اعلام افزایش قیمت بنزین و دو نرخی شدن آن تردیدهای جدی در جایگاه رأی مردم و قوهی مقننه در جمهوری اسلامی ایجاد کرد. تصمیم افزایش قیمت بنزین که با اعتراضات مردمی گسترده در سطح کشور همراه بود نشان از مخالفت مردم با اساس این تصمیم و نحوهی اعلام آن داشت.

با پیشنهاد و تأیید رهبری، شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران سه قوا در اردیبهشت ماه سال ۹۷ برای حل بحران‌های اقتصادی تشکیل شد. در قانون اساسی در اصل یکصدودهم وظایف و اختیارات رهبری احصا شده است و مشخصاً خارج از این موارد رهبری اختیاری نخواهد داشت. دستور تشکیل این شورا مبتنی بر هیچ‌یک از اختیارات قانونی رهبری نبوده و بنا بر هیچ‌یک از بندهای اصل یکصدودهم قانون اساسی قابل توجیه نیست. ممکن است

ممکن است این شبیه ایجاد شود که بنا بر بند هشتم اصل یکصدودهم حل معضلاتی که از طرق عادی قابل حل نیست، بر عهدهی رهبری خواهد بود. اما حل همین معضلات نیز باید از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام باشد

حضور رئیس قوهی مقننه نیز نمی‌تواند نشانه‌ای از رضایت سایر نمایندگان نسبت به مصوبات این شورا باشد، زیرا نمایندگی امری قائم به شخص بوده و در هیچ حالتی امکان انتقال این اختیار به فردی دیگر حتی رئیس مجلس وجود ندارد.

اگر با ابزارهای حقوقی و تفاسیر دموکراتیک از قانون اساسی، جایگاه مصوبات این شورا را پایین‌تر از قانون عادی که در مجلس تصویب می‌شود بدانیم؛ آنگاه می‌توان ابطال این مصوبات را از دیوان عدالت اداری درخواست کرد

شکایت کنند باید شکایت را نزد قوه‌ای ببرند که سه مقام اصلی آن عضو این شورا هستند. شکایت از تصمیمات این شورا نیازمند شناخت جایگاه این مصوبات در سلسله‌مراتب قانونی است جایگاهی که تا روشن شدن سازوکارهای شورا مبهم خواهد ماند. اگر با ابزارهای حقوقی و تفاسیر دموکراتیک از قانون اساسی، جایگاه مصوبات این شورا را پایین‌تر از قانون عادی که در مجلس تصویب می‌شود بدانیم؛ آنگاه می‌توان ابطال این مصوبات را از دیوان عدالت اداری درخواست کرد. اما واقعیت این است که گروهی نیز با تفاسیر خاصی از قانون اساسی جایگاه مصوباتی که به تأیید رهبری می‌رسد را بالاتر از قانون اساسی و هم پای شرح می‌دانند و طبیعی است چنین تفسیری امکان هرگونه اعتراض را سلب می‌کند. نهایتاً می‌توان گفت تشکیل این شورا بنا به دلایل متعدد غیرقانونی است و مسئولیتی که بنا بر قانون اساسی با قوهی مقننه بوده است از اختیارات مجلس خارج و به شورایی داده شده است که در هیچ قانونی تعریف نشده است و سازوکار داخلی آن نیز پس از گذشت بیش از یک سال مشخص نیست. اتفاقات اخیر نشان می‌دهد شورایی که برای حل معضلات اقتصادی تشکیل شده بود خود با تصمیم افزایش فشار بر فرودستان و اقشار کم‌درآمد اساساً حتی کارایی لازم را هم ندارد. وجود این شوراها می‌تواند نهایتاً بخش‌های زیادی از قانون اساسی را زیر سؤال برده و اعتماد عمومی به اجرای قانون را از طرف حاکمیت از بین ببرد. نادیده‌گرفتن اختیار انحصاری مجلس در امر قانون‌گذاری همان حذف مردم و نقض حق تعیین سرنوشت است که نتیجتاً جایگاه مردم در ساختار سیاسی ایران را با توجه رویه‌های موجود با ابهامی جدی روبه‌رو کرده است. مجلس که نماد اراده و ظهور خواست مردم شناخته می‌شود با تشکیل شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران سه قوه و تأیید مصوبات آن توسط رهبری به حاشیه رانده شده است.

حکم‌های حکومتی در این سال‌ها توان حل بحران‌ها را نداشته‌اند و هر بار بحران جمهوریت را در کشور و ساختارهای سیاسی نمایان کردند. با توجه به ابهامات و رویه‌های موجود لزوم بازنگری در قانون اساسی بیش‌ازپیش احساس می‌گردد.

تسلیم می‌گردد. هرگونه تغییر در ارقام بودجه نیز تابع مراتب مقرر در قانون خواهد بود. حضور رئیس قوهی مقننه نیز نمی‌تواند نشانه‌ای از رضایت سایر نمایندگان نسبت به مصوبات این شورا باشد، زیرا نمایندگی امری قائم به شخص بوده و در هیچ حالتی امکان انتقال این اختیار به فردی دیگر حتی رئیس مجلس وجود ندارد.

پس از اعلام عمومی افزایش قیمت نیز برخی نمایندگان تلاش‌هایی برای تشکیل جلسه در مجلس و برگرداندن قیمت به وضع سابق کردند که نهایتاً با اعلام موافقت رهبری این نمایندگان نیز طرح خود را پس گرفتند. این روند گویای جایگاه مجلس و مردم در تصمیمات جمهوری اسلامی و نقض مکرر قانون اساسی در کشور است که اگر این روند تبدیل به رویه در کشور گردد عملاً تصویب بودجه سالیانه، سیاست‌گذاری پولی و مالی و وجود نهادهای قانونی در امور اقتصادی بی‌معنا می‌شود.

علاوه بر تشکیل غیرقانونی این نهاد و تعارضات وظایف و اختیارات آن با سایر نهادها، سازوکارهای داخلی آن نیز هرگز شفاف نبوده است. اتاق فرماندهی ایران که نام دیگر شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قواست تا امروز هیچ صورت‌جلسه و مصوبه‌ای را به‌صورت عمومی منتشر نکرده است و حتی آیین‌نامه‌ی داخلی آن در اختیار عموم قرار نگرفته است. تنها از رویه‌ی موجود می‌توان استنباط کرد که پس از تصمیم این شورا، مصوبات با تأیید و ابلاغ رهبری لازم‌الاجرا می‌شوند. سازوکاری که نتیجتاً منجر به سلب امکان سیاست‌گذاری نهادهای منتخب مردم می‌گردد و تبدیل شدن آن‌ها به نهادهایی که صرفاً اجراکننده‌ی مصوبات هستند را به همراه دارد. همچنین نوع تشکیل این شورا و انتخاب اعضای آن نشان می‌دهد مسئولیت همه‌ی تصمیمات این شورا متوجه رهبری خواهد بود زیرا این شورا مشروعیت خود را از رهبری می‌گیرد.

ترکیب شورا ترکیبی از نهادهای قانون‌گذار و اجرایی و نظارتی است. حضور نمایندگان قوهی قضائیه (رئیس قوه قضائیه، معاون اول قوه قضائیه و دادستان کل کشور) به معنای دخالت این افراد در امور اجرایی است و عملاً تفکیک قوا که مستفاد از اصل پنجاه‌هفتم قانون اساسی است، را زیر سؤال می‌برد. نتیجه‌ی عملی از بین رفتن تفکیک قوا این است که اگر امروز فرد یا افرادی بخواهند از تشکیل و تصمیمات این شورا

منبع عکس: خبرگزاری مهر



جمهوریت بی‌قرار

پدرام امیریان

همپوش، از نوعی توافقی جمعی سخن به میان می‌آورد که نقطه‌ی آغاز آن پذیرش تعارض میان گروه‌های مختلف است. اجماع همپوش، پیمانی حداقلی است که منافع جمهور مردم را چونان چتری فراگیر بر سر آنان گسترانده و از خلال گفتگویی جمعی و آزاد نظم و تنسيق پیدا می‌کند. پیمانی که می‌بایست از دل سازوکاری مقبول و حقانی و با نظر داشت به جمیع منافع و مطالبات شهروندان پدید آید. رالز چنین پیمانی را اساس و قرار «نهادهای سیاسی» قلمداد می‌کند. این نقطه مهم در اشاره رالز به ماهیت پیمان ارجاع دارد. پیمانی که ارتباط و کارویژه نهادهای سیاسی را پیش‌بینی می‌کند، از یک سو پیمانی است تاسیسی و از سوی دیگر واجد این معنا که تمامی ارکان حاکمیت اعم از نهادهای سیاسی می‌بایست در خدمت همان توافق همپوشان، آرایش یابند. بنابراین ماهیت و شکل و نتیجه سازش، همان لحظه‌ی تاسیس یا قرارداد اساسی و سازمان‌دهنده است.

بعد از روشن شدن ماهیت این سازش، حال نوبت به تدقیق مفهوم تنظیم می‌رسد. با پذیرش آن که سازش مبتنی بر اجماع همپوشان میان جمهور مردم با حکمرانان از ماهیتی تنظیم‌کننده و سازمان‌دهنده برخوردار است، نگرانی جدی بر سر کیفیت این تنظیم‌گری است. پرسش بی‌پرده آن است که حکمرانان پس از انعقاد پیمانی جمعی،

چرا حوادث آبان ۹۸، ضرورت تدوین یک پیمان اجتماعی جدید را اجتناب‌ناپذیر کرده است؟
۱. جان رالز نظریه‌پرداز سیاسی زمانی نوشته بود:

«در زمان مشخصی به سبب رخدادها و پیشامدهای مختلف، اصول مشخص عدالت صرفاً براساس سازش مورد قبول گروه‌های درگیر قرار گرفته و اساس و قرار کار نهادهای سیاسی موجود می‌شوند». آنچه که رالز از مفهوم «سازش» مد نظر داشته کم‌وبیش نزدیک به مفهوم مهم دیگری در فلسفه‌ی سیاسی اوست: «اجماع همپوش» (overlapping consensus) رالز معتقد بود پیمان اجتماعی میان شهروندان و حاکمان می‌بایست براساس موازین عدالت منعقد شود. آنچه که ضرورت انعقاد این پیمان را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد، مسئله‌ی تعارض است. سایر نظریه‌پردازان فلسفه‌ی سیاسی و حقوق عمومی مدرن نیز نقطه‌ی عزیمت تعریف امر سیاسی را در مدار مفهوم تعارض فهم کرده‌اند. به محض پذیرش این گزاره که، تعارض نتیجه‌ی منطقی زیست جمعی است، دست کم پای دو مفهوم به میان می‌آید: سازش و تنظیم. سازش و تنظیم اگر پاسخ‌های منطقی به تعارضات پدید آمده در حیات جمعی بشر باشد، پرسش بنیادین حالا از «معنای سازش» و «مبنای تنظیم» است. با دقت در گفتار رالز، معنای سازش روشن‌تر از پیش می‌شود. رالز با پیش کشیدن مفهوم اجماع

به محض پذیرش این گزاره که، تعارض نتیجه‌ی منطقی زیست جمعی است، دست کم پای دو مفهوم به میان می‌آید: سازش و تنظیم

از دولت نسبت به تامین نیازهای معیشتی و تضمین کیفیت حداقلی زندگی شهروندان بوده است. موقتی‌سازی نیروی کار از بطن اصلاح و تفسیرهای دیگرگون از قانون و آیین‌نامه‌های حوزه‌ی کار، کم‌رنگ شدن ایفای وظیفه‌ی دولت در حوزه‌های بهداشت و آموزش، واگذاری افسارگسیخته اموال عمومی به بلوک‌های قدرت تحت عنوان خصوصی‌سازی و... تنها بخشی از سیاست‌های کلانی بود که به موازات تحریم‌های بین‌المللی و کاهش شدید درآمدهای نفتی و ناتوانی دولت در اخذ مالیات از بنگاه‌های بزرگ نهادهای حاکمیتی، شرایطی را رقم زده که احساس عدالت در میان شهروندان در نازل‌ترین سطح خود قرار گرفته و به دنبال آن هر از چند گاهی انباشت خشم عمومی نسبت به حکمرانی ناعادلانه حاکمان، سرریز می‌کند.

اما آنچه که وجهی ساختاری به بحران معیشت در نظم سیاسی سال‌های اخیر بخشید، یکدست شدن هرچه بیشتر کلیت حاکمیت در مقام انواع نهادهای سیاسی برای پیشبرد این‌گونه از سیاست‌ها بود. مجلس، دولت، نظامیان، نهادهای حاکمیتی درون و بیرون از قانون اساسی و قریب به اتفاق احزاب و جریان‌های سیاسی موجود، یا تفاوت رویکردی چندانی بر سر پیشبرد این سیاست‌های کلان اقتصادی نداشته‌اند و یا در تغییر مسیر آن ناتوان بوده‌اند. با پدیدار شدن ناتوانی نهادهای سیاسی اعم از قوای سه‌گانه و احزاب واسطه و نیروهای اجتماعی در تامین عدالت و ایجاد احساس آن در میان شهروندان، دیر یا زود باید انتظار وقوع تنش‌های سیاسی و اجتماعی و بروز اعتراضات می‌کشیدیم.

اعتراضات آبان ماه، در یک معنا فریاد سازش‌ناپذیری شهروندان با حاکمیت بر سر اصول عدالت بود. همراه شدن این اعلام عدم سازش از سوی شهروندان با واکنش سرکوب‌گرایانه اما نشانی دیگر از ناتوانی برای حل مسئله از سوی حاکمیت تلقی می‌شود. اگر ضرورت تجدید پیمانی اجتماعی بر مبنای اجماعی همپوش را در لحظه‌ای بدانیم که سازش‌ناپذیری شهروندان با حاکمیت بر سر

نیز پیدا کرد. اگر از دیرباز تا امروز عدالت را به مثابه‌ی برابری، اعتدال، توزیع متوازن، منع تبعیض، ایجاد فرصت برابر، انصاف، وفاداری و... تعریف کرده‌اند، به نظر می‌رسد بازگشت به همان گزاره‌ی رالز، دشواری و دیریابی مفهوم عدالت را نیز، قابل فهم کند. رالز تصور از عدالت یا احساس عدالت میان جمهور مردم را مهم‌ترین سنجه‌ی این مفهوم قلمداد کرده و مفهوم سیاسی و حقوقی عدالت را به ترتیباتی همچون سازش و تنظیم نهادهای سیاسی گره می‌زند.

حالا مختصات جمله پیش نقل شده از رالز روشن‌تر از پیش است: هرگاه تنش‌های سیاسی و احساس بی‌عدالتی و تبعیض در میان شهروندان و در ارتباط با حاکمان؛ تعارضات دامنه‌داری به وجود آورد، راه حل، تجدید پیمانی اجتماعی بر اساس توافق و رضایتی جمعی میان همه‌ی مردم با حاکمان برای بازچینش نهادهای سیاسی بر اساس ضابطه‌ی عدالت است، ضابطه‌ای که لازم نیست در معنای آن چندان سخت گرفت؛ عدالت همان خواست و سازشی است که از بطن تنش‌های عمیق سیاسی از میان مطالبات مردم، سر برآورده و باید مبنای حکمرانی قرار گیرد.

۲. حوادث آبان ۹۸ از منظر زمینه‌ی اعتراض، سوژه‌ی معترض و سنجش رواداری حاکمیت با اعتراضات، امری چندوجهی و پیچیده است. با این حال اما می‌توان بر سر تحلیل‌هایی حداقلی، کم‌وبیش توافق داشت. بی‌آنکه قصد تحلیل دقیق مختصات حوادث آبان ماه را داشته باشیم صرفاً به گره‌های بحرانی حوادث اخیر خواهیم پرداخت تا از خلال آن مختصات این تنش‌ها را روشن‌تر سازیم.

آنچه که میان قریب به اتفاق تحلیل‌گران درباره‌ی تحلیل حوادث آبان ماه، مشترک است، بحران معیشتی به عنوان لنگرگاه اصلی نارضایتی‌هاست. بحرانی که بی‌هیچ تردید نه صرفاً از بطن تصمیم نیمه‌شب جمعه مبنی برای ۳ برابر شدن بهای بنزین، بلکه از سیاست‌های کلان اقتصادی که در دو دهه‌ی اخیر شتاب افسارگسیخته‌ای یافته است، نشات گرفته است. سیاست‌هایی که نتیجه و اثر آن مسئولیت‌زدایی

هرگاه تنش‌های سیاسی و احساس بی‌عدالتی و تبعیض در میان شهروندان و در ارتباط با حاکمان؛ تعارضات دامنه‌داری به وجود آورد، راه حل، تجدید پیمانی اجتماعی بر اساس توافق و رضایتی جمعی میان همه‌ی مردم با حاکمان برای بازچینش نهادهای سیاسی بر اساس ضابطه‌ی عدالت است



Lebanon Protests

تغییر بنیادین اوضاع و احوال
نظم سیاسی کنونی، نه از
خلال مداخله‌ی خارجی
و نه از بطن براندازی
بی‌سرانجامی که نیروهای
حامل آن سودای احیای
دوران به مسلخ کشیدن
ژاله‌ها را در سر می‌پروراند،
بلکه از رهگذر نوعی
«جراحی سخت درون‌زا»
به میانجی ایجاد اجتماعی
همپوشان میان جمهور مردم،
برای حاکم کردن عدالت در
فرآیند حکمرانی عبور می‌کند.

اصول عدالت، موجب تنش‌های سیاسی و اجتماعی شده است، حوادث آبان بی‌تردید دقیقه‌ای تاریخی برای اندیشه درباب این ضرورت است. اما در شرایط فعلی این آغاز ماجرای پرمناقشه است. پرسش از کم و کیف ایجاد این اجماع همپوش و چگونگی تجدید پیمان اجتماعی جدید و کیفیت جانمایی اصول عدالت در حکمرانی در تنظیمات نوین، همه و همه پرسش‌هایی است که ممکن است ضرورت ایجاد اجماع را با خدشه‌ای جدی مواجه سازد.

بند ۵ از بخش راهکارهای متن ویراست دوم منشور جنبش سبز در بستر حوادث سال ۸۸ شاید معیارهایی راهگشا را برای پاسخ به برخی از این پرسش‌ها فراهم سازد: «قوانین کشوری و از جمله قانون اساسی، متونی همیشگی و تغییرناپذیر نیستند. هر ملتی این حق را دارد که با بازخوانی تجربه‌ی خود و تصحیح سیر حرکت خویش، به اصلاح قوانین جاری اقدام کند. اما باید توجه داشت که تنها تغییر و اصلاحی در قانون اساسی واقعی و مورد پذیرش است که در فضایی امن و آزاد و در فرایند مذاکره و گفتگوی اجتماعی و با مشارکت همه‌ی اقدار و گروه‌های اجتماعی و با پرهیز از تصلب و انحصارگرایی و زورگویی صورت پذیرد».

به نظر می‌رسد تغییر بنیادین اوضاع و احوال نظم سیاسی کنونی، نه از خلال مداخله‌ی خارجی و نه از بطن براندازی بی‌سرانجامی که نیروهای حامل آن سودای احیای دوران به مسلخ کشیدن ژاله‌ها را در سر می‌پروراند، بلکه از رهگذر نوعی «جراحی سخت درون‌زا» به میانجی ایجاد اجتماعی همپوشان میان جمهور مردم، برای حاکم کردن عدالت در فرآیند حکمرانی عبور می‌کند، با این تفاوت که «هزینه‌ی جراحی» را این بار قرار نیست، شهروندان با ریخته شدن خون‌شان بپردازند.



اسطورهی انتخابات در برابر واقعیت اعتراضات

رضا خدارحمی

«فقط کسی که رسالت و خواست ساختن آینده را دارد، می‌تواند حقیقت انضمامی زمان حال را ببیند»

جورج لوکاک

۱- اکنون انتخابات دقیقاً به چیزی بدل شده است که در لابه‌لای خطوط درهم و مغشوش و گاه آشکار و عیان سازوبرگ آن، در میان غوغاهای تبلیغاتی این یا آن نامزدش، در هیجان کاذبی که شعله‌ی تنورش را بایستی زنده نگاه دارد تا بازی همچنان ادامه یابد، نشانی از هیچ «حق»ی دیده نمی‌شود. این درحالی است که دست‌اندرکاران حفظ و بازتولید وضع موجود سعی دارند مسائل را از ریشه‌های تاریخی‌شان جدا سازند. آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که تنها راه تضمین منافعشان- همان چیزی که از قبل تحمیل مصلحتی خصوصی با عنوان خیر عمومی بر مردم، کسب می‌کنند- حاکم کردن صورت‌هایی بر جامعه است که آن‌چنان از محتوای تاریخی-اجتماعی تهی گشته‌اند که چهره‌ی قوانین همیشگی و طبیعی به خود گرفته‌اند. نظام حقوقی نیز که این صورت‌ها در آن چون مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته و هماهنگ عمل می‌کنند، همواره مظهر تنازع قوای بیرونی را بر پیشانی دارد. اینکه این نظام حقوقی چگونه مورد تفسیر قرار گیرد، چگونه از تاریخ خود گسسته و به عنوان چیزی داده‌شده و موجود تنها قواعد درونی آن به بحث گذارده شود نه موجودیت

تاریخی آن، اینکه چگونه می‌توان رابطه‌ای میان کارکرد و وجود اجتماعی آن یافت، همه به زمین بازی‌ای وابسته‌اند که در آن تا چشم کار می‌کند چیزی جز قدرت نمایان نمی‌شود، آن‌هم نه قدرتی آفرینشگر بلکه قدرتی سرکوب‌کننده.

۲- خطاست که بینگاریم سیاست انتخاباتی‌ای که برخی اصلاح‌طلبان-یا به بیان بهتر اصلاح‌طلبان بوروکراتیک- در همه‌حال و همواره حتی زمانی که فقط صدای چکمه و قطره‌های خون شنیده می‌شود، بر طبلش می‌کوبند، ناشی از نوعی انحراف از مسیری راستین است. این تکرار و قیچانه‌ی دعوت که با تکرار فاجعه و جنایت هم‌نوا شده است، پرده از محدودیتی برمی‌دارد که ضرورتی عینی را بر آن‌ها تحمیل می‌کند، همان ضرورتی که آنان را از دریافت تغییر و درک وضعیت عاجز ساخته است. این ضرورت دقیقاً ریشه در همان جایی دارد که بناست نقطه‌اثر عمل همه‌ی گروه‌های سیاسی-یا به بیانی الیگارش‌های بسته‌ی قدرت و ثروت- برای کسب رأی باشد؛ در جامعه. بنابراین این ضرورت، ضرورتی تاریخی اجتماعی است نه عاملی ذاتی که از ابتدا برای این اصلاح‌طلبان مقدر شده باشد. تنها با تحلیلی انضمامی می‌توان نشان داد که چگونه آنان با قرار دادن خود در ورطه‌ی انفعال، بیش از هر زمانی محدودیت شناخت اجتماعی خویش را آشکار کرده‌اند، محدودیتی

اکنون انتخابات دقیقاً به چیزی بدل شده است که در لابه‌لای خطوط درهم و مغشوش و گاه آشکار و عیان سازوبرگ آن، در میان غوغاهای تبلیغاتی این یا آن نامزدش، در هیجان کاذبی که شعله‌ی تنورش را بایستی زنده نگاه دارد تا بازی همچنان ادامه یابد، نشانی از هیچ «حق»ی دیده نمی‌شود

اصلاح طلبان بوروکراتیک به واسطه‌ی تأکید همیشگی شان بر حضور در انتخابات و دوری از انفعال، همان پایان تراژیک‌ی را برای خود رقم می‌زنند که همواره از آن گریزان بوده‌اند.

در زمانی که همه چیز نه به عنوان مناسبات میان انسان‌ها بلکه در قالب موضوعات فراتاریخی پدیدار شده است که انسان‌ها در قامت «فرد» در هجوم آن‌ها تنها مانده‌اند، ناگزیر تنها معیار کنش، محاسبه‌ی صرف پیامدهای عمل برحسب قوانین نظامی طبیعی و سنجش بی‌وقفه‌ی فاصله تا هدف می‌شود.

به‌گونه‌ای خارجی به صورت یک آرمان انتزاعی قرار است بر وضعیت تحمیل شود. تصادفی نیست که مشخصه‌ی اصلی این «باید» این است که همواره رو به سوی حاکم دارد نه مردم، این از آن روست که اصلاح طلبان بوروکراتیک از جامعه بیگانه گشته و از شناخت آن به عنوان یک کلیت ناتوانند، به همین دلیل ضرورت هیچ «باید»ی را از درون تحول اجتماعی درک نمی‌کنند. اما این موضوع در واقع ناشی از شکاف عمیق میان ذهن و عین است، عینیت بیگانه به صورت واقعیتی همیشگی درمی‌آید که ذهن همواره بایستی به قوانین سخت و استوار آن تن دهد بدون آن‌که بتواند در آن تأثیری بگذارد. بنابراین ذهن ناگزیر است تا به درون خود فرو رود و با ساختن جهانی اخلاقی، بر ناتوانی خود در تغییر دنیای بیرون سرپوش گذارد. اکنون این جهان اخلاقی منشأ مناسبی برای صدور بایدهای انتزاعی است. دیدن تمام مناسبات سیاسی از دریچه‌ی این جهان نه تنها تغییری را در وضعیت عینی ایجاد نخواهد کرد بلکه به بیگانه شدن هرچه بیشتر با واقعیت و گرفتار شدن در دنیایی از قوانین انتزاعی منجر می‌شود تا جایی که برخی اصلاح طلبان مسئله‌ی حصر رهبران جنبش سبز را نیز به مسئله‌ای صرفاً اخلاقی تقلیل می‌دهند. بنابراین انسداد سیاسی‌ای که مداماً از آن سخن می‌گویند ناشی از نظرگاهی است که اختیار کرده‌اند، این انسداد به صورت پیشینی در نحوه‌ی شناخت و برخورد ما با جامعه ایجاد شده است.

۴- اما در زمانی که همه چیز نه به عنوان مناسبات میان انسان‌ها بلکه در قالب موضوعات فراتاریخی پدیدار شده است که انسان‌ها در قامت «فرد» در هجوم آن‌ها تنها مانده‌اند، ناگزیر تنها معیار کنش، محاسبه‌ی صرف پیامدهای عمل برحسب قوانین نظامی طبیعی و سنجش بی‌وقفه‌ی فاصله تا هدف می‌شود. بنابراین عجیب نیست که میانجی‌هایی که از خلال آن‌ها این امور بر ما نمودار گشته و آنچه که بوده را در فرآیندی مداوم بازتولید می‌کنند، ناشناخته بمانند. در این

ناشی از هستی اجتماعی‌شان. این انفعال سوی مقابل سیاست انتخاباتی آنان نیست، بلکه برعکس زاده‌ی همین سیاست است. اصلاح طلبان بوروکراتیک به واسطه‌ی تأکید همیشگی شان بر حضور در انتخابات و دوری از انفعال، همان پایان تراژیک‌ی را برای خود رقم می‌زنند که همواره از آن گریزان بوده‌اند. آن‌ها به غلط تصور می‌کنند که شرکت در انتخابات یا بستن یک فهرست انتخاباتی می‌تواند کنشی فعالانه محسوب شود درحالی که غرقه در بی‌واسطگی نه توانایی آن را دارند که موضوع (ایژه) کنش را تغییر دهند و نه خود را به سطح فاعلیت (سوژگی) برکشند. اکنون این دسته از اصلاح طلبان بیش از هر زمانی تنها نظاره‌گر جامعه‌اند و انفعال آنان نه به معنای هیچ اقدامی نکردن بلکه دقیقاً به معنای عمل کردن‌شان است. آن‌ها نمی‌توانند دیدگاهی تاریخی اتخاذ کنند که به فراسوی این وضعیت راه برد، بلکه در حصار قانون-نظم که در نظر آنان انتزاعی فراتاریخی است، محبوس شده‌اند. به همین دلیل ما شاهد آنیم که اصلاح طلبان قادر به درک موضوعات اجتماعی به مثابه‌ی فرآیندی اجتماعی تاریخی نیستند بلکه گرفتار جهانی داده‌شده آمده‌اند. برای آن‌ها گذشته و آینده‌ای وجود ندارد بلکه زمان حال خود را در ایستایی‌اش بر آن‌ها حقنه کرده است؛ ایستایی و سکونی که در آن رابطه‌ی همه‌ی دستاوردهای انسانی با تاریخ مخدوش گشته است.

۳- آنان تنها زمانی از این گرفتاری رها می‌شوند که ابتدا به شناخت ریشه‌های تاریخی خودشان نائل شوند و آرمان‌های جنبش اجتماعی اصلاحات را نه به صورت آرمان‌هایی بیرونی و انتزاعی که بناست بر جامعه تحمیل شوند بلکه به مثابه‌ی گرایش تحول عینی-انضمامی خود جامعه ببینند. «امید به آینده» که آن‌ها مدام از آن می‌گویند، بیشتر نوعی توهم خوش خیالانه است تا امکانی عینی برای تغییر. روی دیگر این امید همان «باید»ی است که مداماً در بیانیه‌ها می‌بینیم؛ بایدی که در برابر «هست» قرار می‌گیرد و

راه‌هایی دقیقاً در بر هم زدن زمین بازی‌ای است که همه «آن‌ها» برای «ما» به وجود آورده‌اند بی‌آنکه در آن نقشی داشته باشیم. حتی دوگانه‌ی ما و آن‌هایی که تنها از خلال منطق این زمین بازی شکل می‌گیرد، دوگانه‌ای کاذب است **۶**

اینکه تصویر گذشته‌ی بارشده از اعتراضات آبان ۹۸، چونان تجسد دوباره‌ی کشتار میدان ژاله باشد یا فراخواندن دیکتاتوری رضاشاه، به تصمیم و کنش امروز ما وابسته است **۶**

یادداشت‌ها

- ۱- عروسک و کوتوله، قطعاتی از والتر بنیامین، گزیده و ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، ص ۱۵۴
- ۲- این اصطلاح را که والتر بنیامین از آن در یکی از قطعات «تزهایی درباره‌ی مفهوم تاریخ» استفاده می‌کند، دقیقاً به معنای زمان حال نیست بلکه به معنای «حال جاودان» است یعنی «لحظه‌ی حضور و نفوذ ابدیت در زمان و گسست زمان تک‌خطی» (به نقل از کتاب عروسک و کوتوله)

به همین دلیل روی دیگر سکه‌ی بی‌ارزش امید به صندوق رأی، تحریم انتخابات به عنوان کنشی حقیقی است زیرا بناست که با این سکه همان کالایی خریداری شود که ارزش آن تعهد به نظم از پیش موجود است-کالای بردگی. برهم زدن این نظم تنها از خلال کنشی حقیقی ممکن می‌شود، کنشی که از طریق عیان ساختن بی‌واسطگی امور و نشان دادن میانجی‌های متعدد سلطه راه به بیرون می‌برد. بی‌شک این کنش با وضعیت امروز ما بیگانه نیست و بایستی از دل آن زاده شود. شاید بتوان با قرائتی واژگونه از جمله‌ی ابتدایی متن سنجه‌ای برای این کنش یافت. در حقیقت تنها دیدن حقیقت انضمامی زمان حال است که می‌تواند تصویر حقیقی گذشته را فرابخواند و این چیزی نیست جز «به چنگ آوردن خاطره‌ای که هم‌اینک در لحظه‌ی خطر درخشان می‌شود». اعتراضات آبان ۹۸ تنها آغازگاه مسئله‌ای بس دشوار است نه پایان آن، می‌توان از خلال آن هرگونه سیاست‌ورزی غیرواقعی و غیرمردمی را طرد کرد و رجعتی دوباره به جامعه داشت، می‌توان برعکس در دام بی‌واسطگی افتاد و سلطه‌ی قدرت‌های پنهان و آشکار را به جان خرید. تنها اتخاذ دیدگاهی تاریخی که مشخصه‌ی اصلی آن «ساختن/تعبیر» دوباره‌ی گذشته با توجه به «زمان اکنون»^۲ است، می‌تواند ایده‌ی رهایی را تحقق بخشد. اینکه تصویر گذشته‌ی بارشده از اعتراضات آبان ۹۸، چونان تجسد دوباره‌ی کشتار میدان ژاله باشد یا فراخواندن دیکتاتوری رضاشاه، به تصمیم و کنش امروز ما وابسته است. بنابراین می‌توان حتی در لحظه‌ی رهایی اسیر چنگال قدرت‌های سرکوب‌کننده شد اما باید دانست که به قول بنیامین راه رهایی در «شکافتن و پیش رفتن با تبر تیزشده‌ی عقل بدون نگاه کردن به چپ و راست برای پرهیز از وادادن به دهشتی است که سوسوزنان از ژرفای جنگل‌های ماقبل تاریخی، ما را به خود می‌خوانند».

صورت افق پیش‌رو به صورت پیشینی مشخص شده است، قرار نیست امر نویی خلق شود، تنها همان مناسبات طبیعی در قالب صورت‌های عینی بی‌واسطه حاکم می‌شوند. ناتوانی فرد از درک کلیت انضمامی جامعه و تغییر این مناسبات منجر به مفهوم‌پردازی اسطوره‌ای می‌شود، نیروهای محرک استعلایی‌ای که واقعیت و روابط ما با آن‌ها را شکل می‌دهند، تفاوتی ندارد که این اسطوره نظم و قانون باشد یا اسطوره‌ی بازار آزاد، مهم ناتوانی خودساخته‌ی انسان برای خروج از این صغارت است. به‌همین دلیل میان دیدن سیاست‌های نئولیبرالی در قالب تنها قوانین طبیعی و درست برای اداره‌ی اقتصاد و سیاست نگاه به صندوق رأی در همه‌حال به عنوان تنها راه مناسب (و حتی طبیعی) تغییر، پیوندی وجود دارد. جدا از نظم و امنیتی که بایستی از دل انتخاباتی کنترل‌شده و گاه حتی مهندسی‌شده بیرون آید تا مبادا منافع عده‌ای در خطر افتد، این‌که هم در سیاست و هم در اقتصاد قوانینی فراتاریخی و طبیعی برای اداره‌ی درست جامعه صادر کنیم اولاً متضمن توافقی پیشینی در رابطه با اداره‌ی درست است-توافقی که یقیناً به میانجی‌های جمعی عمومی حاصل نشده بلکه صرفاً توسط قدرت‌های غیرمردمی درون و بیرون به شیوه‌های مختلف تبلیغ می‌شود، بنابراین در همین وهله‌ی ابتدایی عیار این‌گونه نگاه به جامعه که تنها دستاورد آن بیرون‌افتادگان از دایره برنامه‌ریزی مدیران تکنوکرات، ناقضان منطق حسابگرانه‌ی دانشمندان متعهد به علم برای علم، پردشدگان قدرت و محذوفین گفتار رسمی است، مشخص می‌شود. ثانیاً این دیدگاه حکایت از برخوردی تماماً منفعلانه و نظاره‌گرانه با جامعه دارد که نتیجه‌ی آن در نهایت چیزی جز بازتولید همین چهارچوب‌های تبعیض‌آمیز موجود نیست. ۵- اما راه‌هایی دقیقاً در بر هم زدن زمین بازی‌ای است که همه «آن‌ها» برای «ما» به وجود آورده‌اند بی‌آنکه در آن نقشی داشته باشیم. حتی دوگانه‌ی ما و آن‌هایی که تنها از خلال منطق این زمین بازی شکل می‌گیرد، دوگانه‌ای کاذب است.

اثر میلاد موسوی



صد سال تنهایی

منتظر. کیوسکهای اغذیه و نوشابه را از خیابان ترکها به آنجا کشانده بودند و جمعیت انتظار و آفتاب سوزان را با خوشحالی، تحمل می کردند. کمی قبل از ساعت سه چنین شایع شد که قطار رسمی تا فردا وارد نمی شود. جمعیت خسته و مهمه کنان، نفسی از سرافکنندگی بر کشید. یک ستوان روی بام ایستگاه رفت و از جایی که چهار مسلسل به طرف جمعیت کار گذاشته شده بود، مردم را به سکوت دعوت کرد. در نزدیکی خوزه آرکادیوی دوم، زنی بسیار چاق و پا برهنه با دو بچه که یکی در حدود چهار سال و دیگری یازده سال داشت ایستاده بود. زن، بچه‌ی کوچک را بغل گرفت و بی آنکه خوزه آرکادیوی دوم را بشناسد از او تقاضا کرد بچه‌ی دیگر را از زمین بلند کند تا بهتر بفهمد چه می گویند. خوزه آرکادیوی دوم بچه را روی شانهای خود گذاشت. سالها بعد، گرچه کسی حرفهای آن بچه را باور نمی کرد، اما او همچنان تعریف می کرد که ستوان به وسیله بوق یک گرامافون، بیانیه شماره ۴ فرماندهی کل نظامی و غیر نظامی استان را قرائت کرده بود. بیانیه به امضای ژنرال کارلوس کورتز وارگاس و معاون او سرگرد انریکه گارسیا ایسازا، در سه ورق هشتاد کلمه‌ای، اعتصاب کنندگان را «یک مشت خرابکار» می نامید و به ارتش اختیار می داد تا به روی آنها شلیک کند و آنها را بکشد.

«کوندر» در «بار هستی» می نویسد آنچه پیوند دهنده انسانهاست رنجهای مشترکشان است. سرکوب با وجود تفاوت‌های منطقه‌ای همواره جوهری فرازمانی وفرامکانی را نشان می دهد. انسانها به واسطه رنجهایشان می توانند حصار زمان و مکان را درهم شکنند. سرکوب همواره تداعی کننده‌ی امر از دست رفته است و بدین واسطه هر مبارزه را به مبارزه‌ای دیگر برای بازیابی پیوند می دهد. آبان ۹۸ به ۸۸ می رسد، مصر و تونس و بهار عربی یادآور جنبش سبز می شود و ایران به شیلی و فرانسه و عراق پیوند می خورد. این چند پاراگراف از رمان صد سال تنهایی نوشته گابریل گارسیا مارکز و ترجمه بهمن فرزانه را تقدیم می کنیم به همه آنهایی که در آبان ۹۸ اضطراب، ابهام و سکوتی همچون ایستگاه راه آهن ماکوندو را تجربه کردند. این چند خط به ویژه تقدیم می شود به نزارهای سوخته‌ی ماهشهر که بی تردید شبیه‌ترین نقطه جهان به ماکوندو بودند.»

خوزه آرکادیوی دوم بین جمعیتی بود که از صبح روز جمعه در ایستگاه قطار گرد هم آمده بودند. او پس از شرکت در جلسه رهبران اتحادیه کارگران، موظف شده بود تا همراه سرهنگ گاویلان، داخل جمعیت شود و بنابر اقتضای وضع، آن را رهبری کند. هنگامی که متوجه شد ارتش دورتا دور میدان کوچک را مسلسل گذاشته است و منطقه سیم‌کشی شده‌ی شرکت موز با چندین توپ محافظت می شود، حس کرد که آب شور مزه‌ای در دهانش جمع شده است. طرفهای ساعت دوازده، بیش از سه هزار نفر، کارگر، زن، و بچه، به انتظار قطاری که وارد نمی شد، در محوطه جلو ایستگاه ازدحام کرده بودند بطوریکه جمعیت، به خیابانهای اطراف که با ردیف‌های مسلسل بسته شده بود، فشار می آورد. به نظر می رسید جمعیت یک بازار مکاره است تا یک جمعیت

بیانیه به امضای ژنرال کارلوس کورتز وارگاس و معاون او سرگرد انریکه گارسیا ایسازا، در سه ورق هشتاد کلمه‌ای، اعتصاب کنندگان را «یک مشت خرابکار» می نامید و به ارتش اختیار می داد تا به روی آنها شلیک کند و آنها را بکشد.

بودند قبلا با امواج گلوله‌ها بر زمین افتاده بودند. کسانی که هنوز زنده بودند به جای آنکه خود را روی زمین بیندازند سعی داشتند به میدان کوچک برگردند. وحشت مانند دم اژدها می‌جنید و آنها را همچون موجی متراکم، به سمت یک موج متراکم دیگر می‌راند که از انتهای دیگر خیابان، با جنبش دم اژدها، به آنجا سرازیر شده بود. در آنجا هم مسلسلها بلاانقطاع شلیک می‌کردند. محاصره شده بودند. در گردبادی عظیم به دور خود می‌چرخیدند، چون حاشیه اش قطر خود را از دست می‌داد، چون حاشیه اش درست مثل ناپذیر و یکنواخت مسلسلها چیده می‌شد. بچه چشمش به زنی افتاد که در محوطه‌ای که به طور معجزه‌آسا از آن حمله در امان مانده بود، زانو زده بد و بازوان خود را صلیب وار بالا گرفته بود. خوزه آرکادیوی دوم در لحظه‌ای که با چهره خون آلود به زمین افتاد بچه را در آنجا به زمین گذاشت و قبل از آنکه آن هنگ عظیم، محوطه باز و زن زانو زده را زیر نور آسمان خشکسالی کشیده در خود بگیرد، به زانو در آمد. وقتی خوزه آرکادیو به هوش آمد، در تاریکی به پشت افتاده بود. متوجه شد که در قطاری بی‌اتهام و ساکت سفر می‌کند و موهای سرش با خون دلمه شده به هم چسبیده است و استخوان‌هایش درد می‌کند. حس کرد میل دارد دور از ترس و وحشت، ساعتها بخوابد. روی پهلوئی دیگرش که کمتر درد می‌کرد غلتید و تازه آنوقت متوجه شد که روی مرده‌ها دراز کشیده است. بجز راهرو اصلی قطار، همه جا پر از جسد بود. بدون شک چند ساعت از آن قتل عام گذشته بود، چون اجساد، سردی گچ در زمستان بودند و صلابت گچ سنگ شده را داشتند. کسانی که اجساد را در واگنها ریخته بودند، سرفرصت آنها را منظم روی هم چیده بودند، درست همانطور که صندوق‌های موز را برای حمل و نقل روی هم می‌چیدند.

خوزه آرکادیوی دوم، برای فرار از آن کابوس، خود را در مسیر قطار از واگنی به واگن دیگر کشاند و در فواصل نوری که هنگام عبور از دهات خفته، از میان تخته‌های چوبی به درون می‌تابید، مرده‌های مرده، زن‌های مرده، و بچه‌های مرده را دید که به طرف دریا برده می‌شوند تا مثل موزگندیده به دریا ریخته شوند. در آن میان فقط توانست یک زن را بشناسد که در میدان نوشابه می‌فروخت و سرهنگ گلاویان را که کمر بند قلاب نقره‌ای را که با آن سعی کرده بود راه خود را از میان جمعیت باز کند، هنوز در دست می‌فشرد. وقتی به اولین واگن رسید، به درون تاریکی پایین پرید و آنقدر

سروان با همان لحن اولیه گفت: «پنج دقیقه به پایان رسید. یک دقیقه دیگر آتش خواهیم کرد.» خوزه آرکادیوی دوم که عرق سردی سرپایش را گرفته بود، بچه را پایین آورد و به دست مادرش سپرد. زن زمزمه کرد که: «از این ناکس‌ها هیچ بعید نیست که واقعا آتش کنند.» خوزه آرکادیوی دوم فرصت نکرد حرفی بزند چون درست در همان لحظه صدای دو رگه سرهنگ گلاویان به گوشش خورد که کلمات زن را تکرار می‌کرد. خوزه آرکادیوی دوم که از اضطراب و زیبایی آن سکوت عمیق، و اعتقاد به اینکه هیچ قدرتی قادر نخواهد بود آن جمعیت را که آنچنان با جذب مرگ آشنایی داشت از جا تکان بدهد سر مست بود، خود را از پشت سر کسانی که جلوش ایستاده بودند بالا کشید و برای اولین بار در عمرش صدایش را بلند کرد و فریاد کشید: «قرمساها! این یک دقیقه اضافی سرتان را بخورد.» در انتهای فریاد او، آنچه اتفاق افتاد نه تنها او را ترسانید، بلکه حالتی شگفت به او بخشید. سروان دستور آتش داد و بلافاصله چهارده مسلسل جوابش را دادند. ولی همه چیز به نظر مسخره می‌آمد، گویی مسلسلها با گلوله‌های دروغین تغذیه می‌شدند، زیرا همچنانکه صدای نفس نفس زدن مسلسلها و تفک کردن فشنگها شنیده می‌شد، جزئی ترین عکس‌العملی از جمعیت مشهود نبود. از جمعیتی که گویی در لحظه‌ای معجزه آسا، زخم‌ناپذیر و مثل سنگ برجای ایستاده بودند، نه صدای آه بلند شد و نه صدای فریاد. و ناگهان از یک طرف ایستگاه فریادی مرگبار آن حالت جذب را درهم شکست. «آخ... مادر» صدایی لرزاننده همچون زلزله و نفسی همچون انفجار قله‌ی آتشفشان و غرشی سهمگین، از جمعیت برخاست و با قدرتی عجیب در همه جا پخش شد. خوزه آرکادیوی دوم فقط فرصت کرد بچه را از زمین بلند کند. زن با بچه دیگر در میان گرداب جمعیت که از وحشت می‌چرخید، بلعیده شده بود. سالهای سال بعد، آن بچه، با اینکه همه او را پیرمرد دیوانه‌ای می‌پنداشتند، تعریف می‌کرد که چگونه خوزه آرکادیوی دوم او را روی سر خود گذاشته بود و روی هوا، غوطه‌ور در هراس جمعیت، به دنبال خود به خیابانی در آن نزدیکی کشانده بود. وضعیت و موقعیتی که بچه داشت باعث شده بود بیند که جمعیت، همچنان که از سر و کول هم بالا می‌رفت، به سر پیچ خیابانی رسیده بود. ردیف مسلسلها شلیک را آغاز کردند. چندین صدای همزمان فریاد کشیدند: «خودتان را به زمین بیندازید! خودتان را به زمین بیندازید!» کسانی که جلو همه ایستاده

مسلسلها بلاانقطاع شلیک

می‌کردند. محاصره شده

بودند. در گردبادی عظیم

به دور خود می‌چرخیدند،

گردبادی که رفته رفته قطر

خود را از دست می‌داد،

چون حاشیه اش درست مثل

پوست پیاز، با قیچی‌های

سیری ناپذیر و یکنواخت

مسلسلها چیده می‌شد.

صدای ناقوسها برای نماز بود. در خانه سرهنگ گلاویان را زد. زن آبستنی که چند بار او را دیده بود در را به روی او بست و وحشتزده گفت: «او از اینجا رفته است و به سرزمین خود برگشته است.» ... آئورلیانوی دوم که محبوس باران، در خانه خوابیده بود، در ساعت سه بعد از ظهر هنوز منتظر بود باران بند بیاید. سانتاسوفیا دلپیداد او را پنهانی خبر کرد و او در آن ساعت برای دیدن برادر خود به اتاق ملکیداس رفت. او نیز ماجرای قتل عام و کابوس قطار مملو از جسدی را که به طرف دریا می‌رفت، باور نکرد. شب قبل بیانیه فوق العاده‌ای را که برای اطلاع عموم بود، خوانده بود، در بیانیه چنین اظهار می‌شد که کارگران ایستگاه را ترک کرده بودند و در گروههای آرام به خانه های خود باز گشته بودند و رهبران اتحادیه کارگران با حس وطن پرستانه خود، تقاضاها را فقط به دو نکته تقلیل داده بودند: بهبود خدمات درمانی و ساختن مستراح در خانه‌های کارگران. مقامات نظامی پس از توافق با کارگران با عجله آقای براون را خبر کردند و او نه تنها شرایط جدید را پذیرفت بلکه پیشنهاد کرد که برای پایان دادن آن اختلافات حاضر است مبلغ لازم جهت سه روز جشن را هم پردازد؛ ولی هنگامی که نظامیان از او پرسیدند که چه وقت صلحنامه را امضا خواهند کرد، مرد امریکای شمالی از پنجره به آسمان راه‌راه از عدوبرق نگاهی انداخت و با تردید گفت: «وقتی باران بند بیاید. تا وقتی باران می‌بارد، هر گونه فعالیت را کنار خواهیم گذاشت.» سه ماه بود باران نمی‌بارید و داشت خشکسالی می‌شد. هنگامی که آقای براون تصمیم خود را بیان کرد، رگباری که خوزه آرکادیوی دوم را در مراجعت به ماکوندو سراپا خیس کرده بود، در تمام منطقه کشت موز آغاز شد. یک هفته بعد همچنان ریزش باران ادامه داشت. تصویرنامه رسمی که هزاران بار تکرار شده بود و با انواع وسایل ارتباطی که در اختیار دولت بود در سراسر کشور اصالت خود را از دست داده بود، عاقبت قبول شد: هیچکس کشته نشده بود. کارگران، راضی به نزد خانواده خود برگشته بودند و شرکت بروز هر گونه فعالیت را تا پایان باران متوقف ساخته بود. حکومت نظامی بخاطر اینکه ممکن است در اثر رگبار بی‌انتها مردم به کمکهای فوری احتیاج داشته باشند، همچنان برقرار بود و هنگ در سربرازخانه مستقر شده بود. در طول روز، نظامی‌ها در میان سیل در خیابان‌ها قدم می‌زدند؛ پاچه شلوار خود را بالا می‌کشیدند و با بچه‌ها قایق بازی می‌کردند.

کنار راه آهن ماند تا قطار گذشت. طولانی ترین قطاری بود که در عمرش دیده بود. تقریباً دویست واگن باربری داشت و یک لوکوموتیو در هرسر، یکی هم در وسط. قطار چراغ نداشت، حتی چراغ خطر سبز و قرمز را هم نداشت. با سرعتی دزدانه و شبانه گذشت. بالای واگنها، روی طاق، طرح سیاه سربازان مسلح به مسلسل دیده می‌شد. پس از نیمه شب رگبار شدیدی گرفت. خوزه آرکادیوی دوم نمی‌دانست در کجا به زمین پریده است، فقط می‌دانست که با طی کردن جهت مخالف به ماکوندو خواهد رسید. پس از سه ساعت پیاده‌روی سراپا خیس از باران با سردردی شدید توانست در نور سحر، اولین خانه‌ها را تشخیص بدهد. به شنیدن بوی قهوه، به آشپزخانه‌ای رفت که در آنجا زنی بچه به بغل روی اجاق خم شده بود. خسته و کوفته گفت: «سلام، من خوزه آرکادیوی دوم بوئندیا هستم.» برای اینکه مطمئن شود زنده است اسم خود را تماما و با مکش روی هر هجا ادا کرد. کار عاقلانه‌ای بود، چون زن، با دیدن او که کثیف و سرتا پا آغشته به خون و لمس شده با پنجه های مرگ وارد شده بود، یک شیخ پنداشته بود. او را شناخت، برایش پتویی آورد تا همانطور که لباسهایش کنار آتش خشک می‌شوند، به دور خود بپیچد. برای شستن زخمهایش آب گرم کرد؛ زخمهایش سطحی بود. باند تمیزی به او داد تا دور سرش ببندد. سپس برایش یک قوری قهوه برد. تلخ و بدون شکر، همانطور که شنیده بود رسم خانواده بوئندیا است. لباسهای او را نزدیک آتش پهن کرد. خوزه آرکادیوی دوم تا وقتی تمام قهوه را نوشید، حرفی نزد.

زمزمه کرد: «حتما حدود سه هزار نفر بودند.»

چه گفتید؟

او توضیح داد: «اجساد. حتما تمام کسانی بودند که در ایستگاه جمع شده بودند.»

زن با نگاه رقت‌باری او را ورنانداز کرد و گفت: «در اینجا کسی کشته نشده است. از زمان عمومی بزرگت، سرهنگ، در ماکوندو هیچ اتفاقی نیفتاده است.»

در سه آشپزخانه‌ای که خوزه آرکادیوی دوم، قبل از رسیدن به خانه وارد آنها شد، همه همین را به او گفتند: «کسی کشته نشده است.»

از میان میدان جلو ایستگاه گذشت؛ میزهایی را که روی آن اغذیه می‌فروختند روی هم گذاشته بودند. در آنجا نیز اثری از قتل عام دیده نمی‌شد. خیابانها، در زیر باران یکنواخت بود و خانه های در و پنجره بسته که علامتی از زندگی داخلی در خود نداشت خالی بود. تنها نشانه بشری، اولین

در فواصل نوری که هنگام عبور از دهات خفته، از میان تخته‌های چوبی به درون می‌تابید، مردهای مرده، زن‌های مرده، و بچه‌های مرده را دید که به طرف دریا برده می‌شوند تا مثل موزگندیده به دریا ریخته شوند.

زن با نگاه رقت‌باری او را ورنانداز کرد و گفت: «در اینجا کسی کشته نشده است. از زمان عمومی بزرگت، سرهنگ، در ماکوندو هیچ اتفاقی نیفتاده است.»

سه آشپزخانه‌ای که خوزه آرکادیوی دوم، قبل از رسیدن به خانه وارد آنها شد، همه همین را به او گفتند: «کسی کشته نشده است.»

در طول روز، نظامی‌ها در میان سیل در خیابان‌ها قدم می‌زدند؛ پاچه شلوار خود را بالا می‌کشیدند و با بچه‌ها قایق بازی می‌کردند. و شب هنگام، پس از نواختن شیپور خاموشی، با قنداق تفنگ در خانه‌ها را می‌شکستند و اشخاص مظنون را از منازل بیرون می‌کشیدند و همراه خود به سفری بی‌بازگشت می‌بردند

شبی که سربازها، در حالی که او داشت به اوضاع مغشوش چند ماه گذشته و بدبختی زندان و وحشت در ایستگاه و قطار حامل اجساد فکر می‌کرد، بدون اینکه او را ببینند به او نگاه کرده بودند، خوزه آرکادیوی دوم به این نتیجه رسید که سرهنگ آئورلیانو بوئندیا چیزی جز یک هنرپیشه یا یک آدم احمق نبوده است. چون نمی‌فهمید او برای تشریح آنچه در جنگ حس کرده بود، چرا به آنهمه لغت احتیاج داشت در حالی که فقط یک کلمه کافی بود:

وحشت

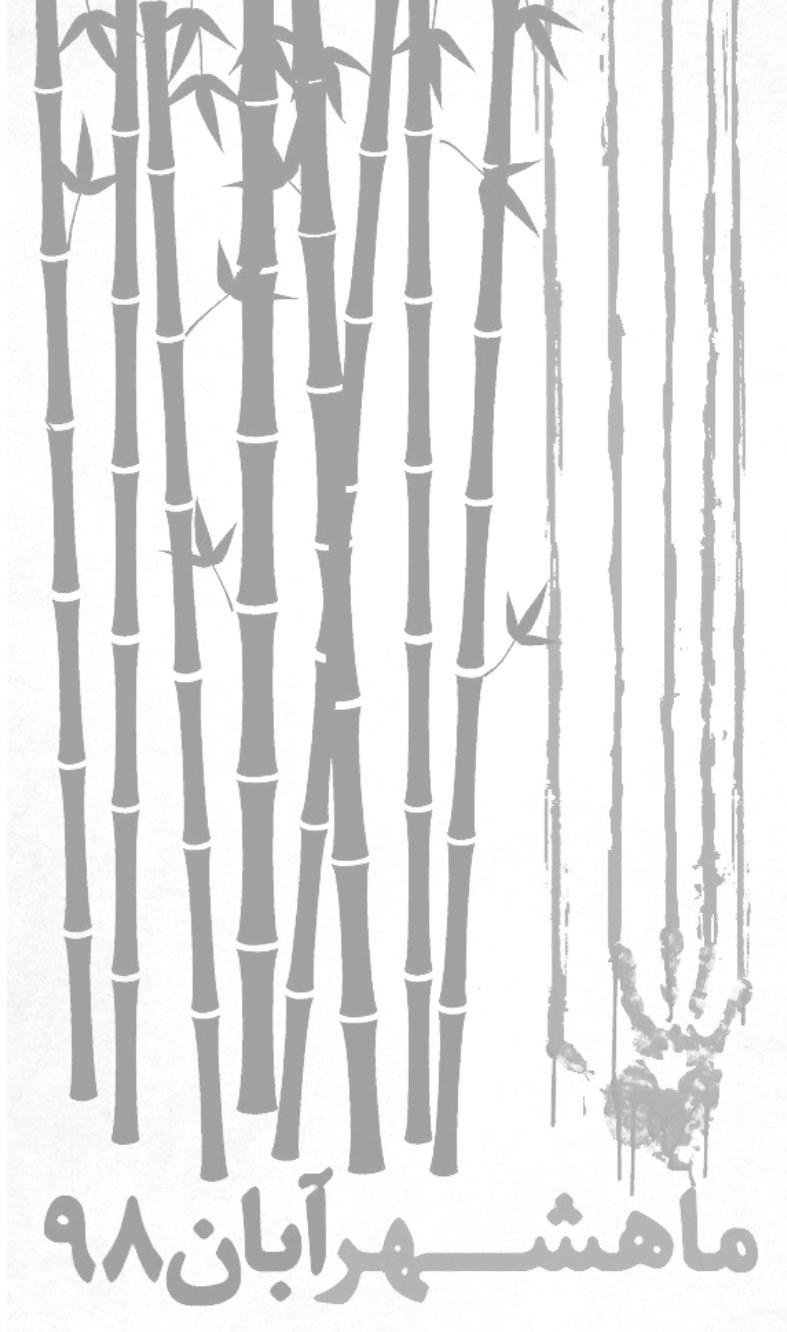
جز یک هنرپیشه یا یک آدم احمق نبوده است. چون نمی‌فهمید او برای تشریح آنچه در جنگ حس کرده بود، چرا به آنهمه لغت احتیاج داشت در حالی که فقط یک کلمه کافی بود: وحشت. در عوض، در اتاق ملکیداس، در پناه آن نور ماوراء طبیعی، دور از باران و با احساس نامرئی‌شدن، آرامشی به دست آورد که در زندگی درونی خود ولو برای یک لحظه به دست نیآورده بود. تنها وحشتی که برایش باقی ماند این بود که مبادا او را زنده زنده به خاک بسپارند. ترس خود را به سانتاسوفیا دل‌پسداد اعتراف کرد و او قول داد با تمام قدرت در برابر مرگ مبارزه کند و زنده بماند تا نگذارد که او را زنده به‌گور کنند. خوزه آرکادیوی دوم با خیالی آسوده از هرگونه ترس و وحشت، بار دیگر به بررسی مکاتیب ملکیداس مشغول شد و هر چه بیشتر چیزی از آنها نمی‌فهمید، کنجکاویش بیشتر تحریک می‌شد. وقتی به صدای یکنواخت ریزش باران که پس از یکی دو ماه تبدیل به نوع تازه‌ای از سکوت شد عادت کرد، تنها چیزی که خلوت تنهایی‌اش را بر هم می‌زد رفت و آمد سانتاسوفیا دل‌پسداد بود. عاقبت از او تقاضا کرد تا بشقاب غذا را جلو پنجره بگذارد و در را قفل کند. سایر افراد خانواده او را فراموش کردند، حتی فرناندا هم از وقتی فهمیده بود که نظامی‌ها بدون اینکه او را ببینند نگاهش کرده بودند، ترجیح می‌داد او را به حال خود رها کند.

پس از شش ماه که او در اتاق را به روی خود بسته بود، و از آنجا که که نظامیان ماکوندو را ترک کرده بودند، آئورلیانو دوم که در جستجوی کسی بود تا بتواند در انتظار بند آمدن باران، هم‌صحبتش باشد، قفل در را گشود. به محض باز شدن در تعفن شدیدی به مشامش خورد و چشمش به لگنها افتاد که روی زمین چیده شده بود؛ از هر کدام چندین بار استفاده شده بود. خوزه آرکادیوی دوم که موهای سرش تماماً ریخته بود، بی‌اعتنا به تعفن آن بخارات مهوع، همچنان به خواندن مکاتیبی که چیزی از آنها نمی‌فهمید مشغول بود. هاله‌ای فرشته‌وار او را روشن ساخته بود. به صدای باز شدن در اتاق، سر بلند کرد ولی همان یک نگاه برای برادرش کافی بود تا تکرار سرنوشت علاج ناپذیر جدش را در او ببیند. خوزه آرکادیوی دوم فقط گفت: «بیش از سه هزارتا بودند، حالا دیگر مطمئنم؛ تمام کسانی بودند که در ایستگاه راه آهن جمع شده بودند.»

مظنون را از منازل بیرون می‌کشیدند و همراه خود به سفری بی‌بازگشت می‌بردند. و شب هنگام، پس از نواختن شیپور خاموشی، با قنداق تفنگ در خانه‌ها را می‌شکستند و اشخاص مظنون را از منازل بیرون می‌کشیدند و همراه خود به سفری بی‌بازگشت می‌بردند. قتل عام خرابکاران و قاتلین و آتش‌زندگان و شورشیان بی‌انتهای شماره ۴ همچنان ادامه داشت ولی نظامی‌ها این را حتی پیش اقوام قربانیان خود که جهت گرفتن خبر در ادارات فرماندهی جمع می‌شدند، انکار می‌کردند و به اصرار به آنها می‌گفتند: «لابد خواب دیده‌اید. در ماکوندو نه خبری شده است، نه خبری می‌شود و نه خبری خواهد شد، اینجا شهر سعادت‌مندی است.» و اینچنین قتل عام را با کشتن رهبران اتحادیه کارگران به پایان رساندند.

تنها کسی که جان سالم بدر برد، خوزه آرکادیوی دوم بود. شبی از شبهای ماه فوریه صدای قنداق تفنگها را که به در می‌خورد بوضوح شنیدند. آئورلیانو دوم که همچنان منتظر بند آمدن باران بود تا از خانه خارج شود در راه به روی شش سرباز و فرمانده آنها که یکی درجه‌دار بود باز کرد. آنها که سراپا خیس باران بودند، بی‌آنکه کلمه‌ای بر زبان بیاورند خانه را، اتاق به اتاق و گنجی به گنجی، از سالن تا انبار گشتند. اورسولا، وقتی چراغ اتاق را روشن کردند، از خواب بیدار شد. تا وقتی جستجو در خانه ادامه داشت نفس را در سینه حبس کرده بود و انگشتانش را به حال صلیب، به هر طرف که سربازها می‌رفتند می‌چرخاند. سانتاسوفیا دل‌پسداد موفق شد خوزه آرکادیوی دوم را که در اتاق ملکیداس خوابیده بود، خبر کند ولی او متوجه شد که برای فرار خیلی دیر شده است. از این رو، وقتی سانتاسوفیا دل‌پسداد در را بست، او پیراهن خود را پوشید و کفشهایش را به پا کرد و در انتظار ورود آنها، روی تخت نشست...

وقتی در اتاق بسته شد، خوزه آرکادیوی دوم مطمئن شد که جنگ او به پایان رسیده است. سالها قبل سرهنگ آئورلیانو بوئندیا برای او از زیبایی جنگ سخن گفته بود و سعی کرده بود آن را با تجربیات خود به او نشان دهد. او حرفش را باور کرده بود. ولی شبی که سربازها، در حالی که او داشت به اوضاع مغشوش چند ماه گذشته و بدبختی زندان و وحشت در ایستگاه و قطار حامل اجساد فکر می‌کرد، بدون اینکه او را ببینند به او نگاه کرده بودند، خوزه آرکادیوی دوم به این نتیجه رسید که سرهنگ آئورلیانو بوئندیا چیزی



ماهشهرآبان ۹۸



نشریه‌ی دانشجویی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی انکار

شماره دوم، دی ۱۳۹۸

مدیرمسئول، صاحب امتیاز و سردبیر: مهدی پرنیانچی



t.me/enkar_enkar